

با بدخلفهای ایران را برای مقابله با خطر جنگ جهانی سوم آماده ساخت تا در صورت بروز جنگ بتوان با آمادگی کامل از استقلال ایران و حق حاکمیت ملی دفاع نمود.

۳- استقلال نظامی :

با پداز شرکت در هرگونه پیمان نظامی امپریالیستی خودداری نمود و در مقابل، همبستگی و همکاری دفاعی با خلقها، ملل و کشورهای استقلال خواه منطقه برای مقابله با نفوذ و او بر قدرت را توسعه بخشید. دولت باید کلیه قراردادهای نظامی با کشورهای خارجی و قراردادهای خرید اسلحه از امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت را لغو نموده و سلاحهای مدرن و بفرنج مورد احتیاج کشور را از منابعی به جز دوا بر قدرت، بدون قبول کوچکترین قید و شرط از جانب فروشندگان، خریداری نماید.

با پدیدک سیستم دفاعی قدرتمند و متکی به خلق از طریق ایجاد ارتش ملی بوجود آورد، ارتشی که در آن روحیه عالی میهن دوستی و عشق به خلق و رزمندگی حاکم بوده و بجای روحیه اطاعت کورکورانه و فردپرستی، انضباط و نظمی آگاهانه و روابطی دمکراتیک برقرار باشد. به موازات آن باید سیستم دفاع همگانی در برابر دشمن و متجاوزین بوجود آورد، با تکیه به خلق یک سیستم شبه نظامی توده ای. غیر حرفه ای و داوطلبانه به مثابه پشت جبهه ای ارتش ملی بوجود آورد و به تمام توده ها برای مقابله با تهاجمات بیگانگان تعلیمات نظامی داد.

با پدیدکارخانه های تسلیحاتی کشور را تقویت نمود، بطوریکه بتوانیم قسمت مهمی از احتیاجات ساز و برگ نظامی را خودمان تهیه کنیم و در صورت لزوم در مورد بخشهای بفرنج تر نظامی اقدام بسعه همکاری منطقه ای با دیگر کشورهای جهان سوم بنمائیم تا از وابستگی به امپریالیسم بویژه او بر قدرتها هر چه بیشتر رهایی یابیم.

۴- استقلال فرهنگی :

با پدیداسیج توده ها، کارکنان منتقدین فرهنگی و هنبری

میهن دوست از کلیه‌ی اقشار و طبقات خلقی ، به انتقاد و طرد فرهنگ امپریالیستی و سوسیال - امپریالیستی در کلیه‌ی زمینه‌ها بپردازیم و تا ثیرات شوم این فرهنگ را از شئون مختلف زندگی جامعه براندازیم ، باید روحیه‌ی اتکاء به نفس ملی ، و مبارزه با وابستگی بسبب خارج و از بین بردن عقب ماندگی را در زمینه فرهنگی و هنری تبلیغ نموده و از گنجینه غنی فرهنگ ملی خود حداکثر استفاده را بنمائیم و این گنجینه را رشد و تکامل بخشیم . باید از طریق شکوفان ساختن فرهنگ ملیتهای مختلف ایران ، یک سیستم وسیع فرهنگ ملی و مردمی بوجود آوریم . در عین حال بطور غیر عمد از تجارب فرهنگی دیگر خلقهای جهان با تلفیق آن با شرایط مشخص و روحیات جامعه‌ی ایرانی استفاده نمائیم .

باید با احترام به عقاید دیر پای اسلامی که دارای ریشه‌های عمیق در فرهنگ کشور ماست و با استفاده از سنتهای پویا و مبارز آن ، علیه فرهنگ استعماری و کهنه پرستی مبارزه نمائیم . باید به عقاید و سنتهای سایر ادیان احترام بگذاریم و از جنبه های ضد امپریالیستی آنها برای پیشبرد مبارزه کمک به طلبیم .

باید با جمع آوری آثار فرهنگی ، هنری و تاریخی کشور ، ایجاد مراکز ویژه‌ی مطالعه و جمع‌بندی از سنتهای فرهنگی ، تشکیل موزه‌های فرهنگی و هنری و تاریخی ، آگاهی توده‌ها را نسبت به سنتها و گنجینه‌ی فرهنگ و هنر خود در گذشته بالا ببریم .

ب - د م ک ر ا س ی

شعار مرکزی ما در این زمینه : "تأمین و گسترش آزادیهای فردی و اجتماعی و تأمین حقوق برابر برای ملیتها" میباشد .

۱- آزادیهای فردی و اجتماعی :

باید آزادی بیان ، قلم ، اجتماع ، احزاب ، اتحادیه‌های منفی و سیاسی تأمین و تضمین گردد . باید شورا‌های مورد انتخاب مردم ، اداره‌ی امور اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی مناطق

مختلف را از سطح روستا تا استان در اختیار بگیرند.
باید حقوق ملیتهای مختلف ایران به رسمیت شناخته شود.
باید حق خود مختاری به ملیتهای مختلف در چارچوب تمامیت ارضی ایران داده شود، تا هم اقتصاد، فرهنگ، هنر، آداب و رسوم و سنن ملیتهای تحت ستم شکوفا گردند و هم وحدت ملیتهای مختلف در چارچوب تمامیت ارضی ایران تضمین گردد.

باید حقوق مساوی زن و مرد در کلیه زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی اجتماعی و زندگی خانوادگی عملی گردد و زن و مرد در برابر کار مساوی، حقوق مساوی دریافت کنند. ازدواج و طلاق باید با میل طرفین و بطور آزادانه باشد.

باید انتخاب دین و مذهب و اجرای مراسم مذهبی مربوطه برای تمام مردم آزاد باشد

باید تمام انواع ستم: ستم ملی، ستم طایفه ای، ستم مذهبی، ستم نژادی، ستم به زنان، ستم به توده های زحمتکش از ریشه برانداخته شود و آزادی و برابری واقعی در چارچوب ایرانی آزاد و مستقل برای همه ی افراد مردم تامین گردد. در عین حال باید علیه امپریالیستها و عمال آنها، علیه بقایای رژیم سابق، سرمایه داران خونخوار بزرگ وابسته، جاسوسان و خیانتکاران بخلق و کشور، سیاست سرکوب اعمال گردد.

پ - عدالت اجتماعی

محتوی شعار مرکزی مادر این زمینه: "شکوفائی و ترقی اقتصادی کشور، تعدیل ثروت، تامین رفاه خلق بخصوص زحمتکشانشان است"

۱ - حق کار

باید حق کار برای تمام افراد ملت به رسمیت شناخته شود و امکانات لازم برای تحقق آن بوجود آید، باید برای بیکاران در اسرع وقت امکان کار بوجود بیاید و اشتغال کامل آنان تامین گردد.
باید ساعت کار روزانه برای کارگران و کارکنان موسسات

مختلف اجرا گردد. کارگران باید حق کار فوق العاده را طبق قانون کار داشته باشند. باید قانون جدید کار با شرکت وسیع نمایندگان واقعی کارگران تهیه گردد.

۲- بهبود کشاورزی

باید به دهقانان فقیر، بی زمین، کم زمین و میانه حال از نظر زمین، مدر، کود و وسائل تکنیکی کمک شود، قروض دهقانان فقیر و میانه حال به بانکها و شرکتهای تعاونی لغو گردند. زمینهای بایر ملی شده در درجه اول در اختیار دهقانان فقیر و میانه حال قرار گرفته و یا به گروههای تولیدی ملی واگذار شوند و با کمک دولت آباد گردند. بجای شرکتهای بزرگ کشت و صنعت، تعاونیهای تولید و توزیع با تکیه بر دهقانان و با کمک دولت ایجاد شوند.

محصولات دهقانان باید با قیمت عادلانه خریداری شده و واسطهها از بین برده شوند.

باید سیاست رشد کشاورزی در درجه اول بر اساس احتیاجات خودکفائی کشور از نقطه نظر تغذیهی عمومی برنامه ریزی شود.

۳- تامین رفاه زحمتکشان

باید مسکن ارزان برای مردم از طریق تنزل دادن اجاره بهای خانهها، قیمت زمین و گسترش برنامهی خانهسازی تامین گردد. باید بهداشت رایگان برای کلیهی اقشار زحمتکش و کم درآمد بطور کامل و بدون قید و شرط تضمین گردد.

باید از بورد جلوگیری شود، با احتکار باره گردد و اوراق عمومی با قیمت ارزان برای مردم تامین شود. باید مالیهانهای کمرشکن و عوارض گوناگون نسبت به زحمتکشان بطور کامل لغو گردند. باید بیمه های اجتماعی و حقوق بازنشستگی کافی برای کارگران، دهقانان، کسبه و کارمندان جزء خصوصی و دولتی تامین گردد.

برای روستاها باید مسئلهی آب و برق، جاده و وسائل حمل

و عمل فراهم گردد.

باید آموزش ابتدائی و متوسطه برای همگان رایگان باشد و در آموزش عالی از طریق کمک هزینه‌ی دولتی شرایط تحصیل برای فرزندان اقشار کم درآمد که مستعد هستند، فراهم گردد. باید به آسیب‌دیدگان بلایای طبیعی کمک بلاعوض شود و خسارات وارده از طریق دولت ترمیم گردد.

۴- در مورد وضع اقشار و طبقات متوسط

باید به کسبه، تجار کوچک و صنعتگران و پیشه‌وران برای جلوگیری از ورشکستگی و انحطاط کمک شود.

باید از تمرکز سرمایه در دست افرادی محدود جلوگیری بعمل آورد و در عین حال در چارچوب محدودیتهای قانونی، رشد سرمایه‌های ملی و سود مشروع برای آنها را تضمین نمود.

۵- دستگاه اداری کشور

ادارات کشور باید در خدمت رفاه خلق و حل مسائل و مشکلات آنها مسج باشند. باید با بوروکراسی دولتی مبارزه نمود، قوانین هالمانه و دست و پاگیر را لغو کرد و دستگاه اداری ساده‌وپر ضررکی را بوجود آورد.

باید روابط درون ادارات بر اساس مرکزیت مردمی تنظیم شوند و هم انضباط آگاهانه، هم آزادی در آنها موجود باشد تا این ادارات در خدمت واقعی مردم در آیند.

انتخاب افراد به شغل‌های دولتی باید بر مبنای شایستگی سیاسی، علمی و فنی و تخصص در کار مربوطه باشد. هرگونه تبعیض بر اساس عقاید سیاسی و یا اعتقادات مذهبی، باید از بین بروند. باید با هرگونه پارتی‌بازی و انتصابات خانوادگی و یا اصرار بدلیل اختلاف عقیده مبارزه نمود.

نظری سه جهان چیست و چه میگوید

مقدمه

وضعیت عمومی جهان چیست و طبقه کارگر کدام استراتژی و تاکتیک را برای وحدت همه نیروهای ممکن در خدمت انقلاب اجتماعی باید دنبال نماید؟ دو نظریه اساسی وجود دارد و بقیه نظرات تنها سایه روشنهایی از این دو نظریه اساسی است. یکی نظریه تزارهای نوین سوسیال - امپریالیسم شوروی است. آنها در خدمت به سیاست سرکرده گرایانه خود معتقدند جهت اصلی همه مبارزات جهانی علیه امپریالیسم سرکردگی آمریکا و تضاد عمده کنونی مبارزه میان سوسیالیسم با سرمایه داری است. امپریالیسم آمریکا در رأس کشورهای امپریالیستی غرب و ژاپن دشمن عمده است. تشنج زدائی هر یک از عمده جهانی است. شوروی با اصطلاح سوسیالیستی پایگاه اصلی انقلاب جهانی است و در نتیجه پرولتاریا، خلقها و ملل و کشورهای جای ستم دیده باید با آن متحد شده، به تحکیم و قدرت گیری آن خدمت کرده و همراه و متحد با او علیه آمریکا بمبارزه برخیزند.

دیگری نظریه مائو تسه دون است که مارکسیست - لنینیستهای جهان از آن دفاع می نمایند. مائو تسه دون بر مبنای بررسی تضادهای اساسی چهارگانه دوران کنوسی یعنی دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری و واقعیات موجود، چنین تصویری را از جهان ترسیم کرد: دوا بر قدرت آمریکا و شوروی که دوا بر قدرت امپریالیستی هستند و برای سرکردگی بر جهان با هم رقابت کرده و جهان را بلمه پرتگاه جنگ کشانده اند، جهان اول میباشد. کشورهای در حال رشد آسیا، افریقا و آمریکای لاتین که نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم، سوسیال - امپریالیسم، سرکرده گرایان، استعمار صهیونیسم و نژادپرستی اند جهان سوم و بالاخره بقیه کشورهای کمزور کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری هستند، جهان دوم را تشکیل میدهند که با حفظ ماهیت امپریالیستی خود به علت وحدت تضادهای دوا بر قدرت میتوانند بسوی جهان سوم جلب شوند. وضعیت جهان عبارت از رشد تشنج است. خطر جنگ جهانی رشد می یابد و انقلاب

نیز به پیش می‌رود. این امر ناشی از حدت تمام تفادهای اساسی جهان بخصوص تضاد میان امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت و تضاد میان خلفها تضاد میان امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت و تضاد میان خلفها و ملل و کشورهای تحت ستم با امپریالیسم بویژه دوا بر قدرت است. پرولتاریا باید جبهه جهانی از اتحاد میان جهان سوم و دوم بوجود آورد تا هم جنگ دوا بر قدرت را بعقب اندازد و برای مقابله با آن تدارک ببیند و هم تمام عوامل مثبت را برای تدارک انقلاب بکار اندازد.

میان مشی مارکسیست لنینیستها و رویزیونیستهای سوسیال امپریالیسم مبارزه وسیعی در جریان است. مبارزه‌ای که برای پیشرفت انقلاب جهانی دارای اهمیت درجه اول است. در این میان یک جریان انحرافی که دارای عناصر شناخته شده نظریات تروتسکیستی و اولترا امپریالیستی است قد علم کرده و تحت عنوان مخالفت با تئوری سه جهان مائوتسه دون در ظاهر یک جریان بینابینی میان این دو خط متمایز را عرضه می‌کند. اما این نظریه از لحاظ تئوریک در واقع تکرار همان ترهات رویزیونیستها در پوشش عبارات ما و راه انقلابی، و از لحاظ سیاسی خدمت به مشی جهانی رویزیونیستهای شوروی است. آنها با تکرار نقطه نظرهای رویزیونیستها زیر پرچم "ضد رویزیونیستی" تلاش دارند تئوری سه جهان مائوتسه دون را "فدلینینی" و "رویزیونیستی" جلوه دهند. آنها با تحریف آشکار نقطه نظرهای مارکسیستی و القاء این ایده نادرست که همه و هرگونه صف‌بندی در مبارزه طبقاتی باید انعکاس مستقیم و مکانیکی تضاد پرولتاریا با بورژوازی باشد، مارکسیسم را بسطح مبتذلی تنزل می‌دهند. آنها ماتریالیسم را از دیالکتیک جدا نموده و بیک ساده گرایی محض دچار می‌گردند. آنها برخلاف مارکسیسم معتقد به تقسیم بندیها و صف بندیهای سیاسی ازلی وابدی در مبارزه طبقاتی اند و تمام تغییرات و تحولات مسدود و جهان پرتلاطم را تنها افزایش و کاهش کمی می‌بینند.

مبارزه میان این دو مشی برای طبقه کارگر و انقلاب کشورها دارای اهمیت عملی است زیرا طبقه کارگر بدون درک صحیح از اوضاع

جهانی و فابندی نیروها چه در زمینه خارجی و چه در زمینه داخلی قادر به اتخاذ یک سیاست صحیح نیست. زیرا که انقلاب مین ما، در هر چه اول با امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت روبروست. و چرا که امروزه ابر قدرت سوسیال - امپریالیستی شوروی و تمام عواملش تلاش دارند انقلاب کشور ما را تنها متوجه آمریکا نموده و خود از عقب وارد شوند. بنابراین ایجاد روشنائی در زمینه تئوری سه جهان مائوتسه دون و نتایج سیاسی و تاکتیکی آن برای طبقه کارگر و انقلاب جهانی، بطور کلی خود مبارزه‌ای در جهت تقویت و تحکیم انقلاب ایران و تعیین سیاست طبقه کارگر در ادامه این انقلاب است. از این رو رویزپوشیها و مدعیان "مارکسیست" ضد تئوری سه جهان تلاش زیادی مینمایند تا با ایجاد اغتشاش تئوریک و سیاسی از جانشان مثنی صحیح در مبارزه ضد امپریالیستی جلو گیرند. ما در این نوشته می‌کوشیم در فصل اول بطور مفصل تئوری سه جهان را بر اساس واقعیات در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم توضیح دهیم. در فصل دوم با ارائه نقطه نظرها و تحارب مارکسیستی کوشش می‌کنیم زمینه تئوریک و تاریخی درک این تئوری را بدست داده و انحصار ضد مارکسیستی و بی مایگی مخالفین تئوری سه جهان را برای خوانندگان برعلاسه‌ایم. بالاخره در فصل سوم انطباق این تئوری را با اوضاع مشخص جهان نشان داده و وظایف استراتژیستیک پرولتاریای جهانی را در این مرحله مشخص بطور خلاصه بیان میکنیم.

فصل اول

تئوری سه جهان یک نظریه مارکسیستی - لنینیستی با نتایج استراتژیک و تاکتیکی برای انقلاب جهانی طبقه کارگر است .
ماثوئسه دون در فوریه ۱۹۷۴ گفت : " بنظر من ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی جهان اول را تشکیل میدهند ، نیروهای بینا بینسی نظیر ژاپن ، اروپا و کانادا جهان دوم را تشکیل میدهند ، و ما نیز جزو جهان سوم هستیم . جهان سوم جمعیت بسیار زیادی را در بر میگیرد ، تمامی آسیا ، با استثنای ژاپن ، در جهان سوم قرار میگیرد ، مجموعه آفریقا به جهان سوم تعلق دارد ، آمریکای لاتین نیز همین " (خبرنامه یکن شماره ۴۵ ، سال ۱۹۷۷) .

بر طبق این تئوری دو ابرقدرت امپریالیستی جهان اول دشمن عمده خطتها و ملل و کشورهای جهان و بزرگترین استعمارگرانند . آنها در رقابت فزاینده خود برای کسب سرکردگی جهان ، جنگ جهانی جدیدی را تدارک دیده و دامن میزنند . مرکز ثقل رقابت اینست و ابرقدرت ، اروپاست و درگیریهای آشکار و پنهان آنها در نقاطی مانند خاورمیانه ، شاخ آفریقا و غیره در ارتباط با رقابت بر سر این مرکز ثقل است . از میان ایندو ، امپریالیسم آمریکا در دهه های استراتژیک قرار داشته و اساسا بدنبال حفظ آنچه که در جهان دارد هست . در حالیکه سوسیال امپریالیسم شوروی امپریالیسم نوخاسته و در حال تهاجم است که بدنبال بچنگ آوردن هر چه بیشتر مناطق نفوذ میباشد . این امپریالیسم نوخاسته منبع اصلی جنگ جهانی جدیدی است که هم اکنون تدارک آن دیده میشود .

جهان دوم : کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و روپزونیستی اروپا ، کانادا و ژاپن و استرالیا را در بر میگیرد . این کشورها از جانی جهان سوم را استعمار کرده و غارت میکنند و از جانی خود زیر فشار سرغایه و کنترل و تهدید و ابرقدرت میباشند ، و تهدادهایشان با دو ابرقدرت روبه حدت است . اروپا خصوصا شمشیر

دولمبای است که هر یک از دو ابر قدرت تلاش دارند با کنترل کامل آن سرکردگی بر جهان را برای خود سهل الوصول سازند. این کشورها در شرایط خطر جنگ، هر کدام بمنابۀ یک کشور مستقل در معرض آزمون دادن استقلال قرار دارند. بعضی از آنها در اشغال کامل و یا نیمه کامل یکی از دو ابر قدرت میباشند.

و بالاخره جهان سوم که کشورهای هر سه قاره منهای ژاپن را دربر میگیرد. کشورهای سوسیالیستی نیز جزء این جهان اند. جهان سوم نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم بویژه دو ابر قدرت و سرکرده گرائی و علیه خطر جنگ را تشکیل میدهد.

از این صف بندی چنین استنتاج میشود: جهان سوم بایست در مقابله با جهان اول، جهان دوم را بسوی خود جلب کرده، در مبارزه ای پیگیر با دو ابر قدرت، امپریالیسم آمریکا را هر چه بیشتر تضعیف نموده و به سوسیال امپریالیسم شوروی که در حال تهاجم است ضربه زند. بدین ترتیب پرولتاریای بین المللی قادر میگردد جبهه جهانی وسیعی بوجود آورد و جنگ اجتناب ناپذیر میان دو ابر قدرت را هر چه بیشتر بتعویق اندازد. بدینسان پیرولتاریا و خلقها و ملل ستمدیده جهان و بویژه پیرولتاریای روسیه و آمریکا با انقلاب دو ابر قدرت را از پای درمی آورند و باین صورت وقوع جنگ قادر خواهند بود سرعت دامنۀ انقلاب را گسترش داده پیروزی را بدست آورند.

جهان اول: دو ابر قدرت شوروی و آمریکا "در شرایط سرمایه داری برای تقسیم مناطق نفوذ و مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی سرگت کنندگان در این تقسیم بندی یعنی نیروی اقتصادی مالی و نظامی و غیره قابل تصور نیست." (امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری - لنین)

در سال ۱۹۲۶ تولید ناخالص ملی آمریکا به بیش از ۱۶۹۰ میلیارد و شوروی به بیش از ۹۳۰ میلیارد دلار امریکائی بالغ میگردد. این در مجموع ۴۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان را تشکیل میدهد. ارزش تولیدات صنعتی ایالات متحده آمریکا و شوروی در این سال هر یک به تنهایی از مجموع ارزش تولیدات صنعتی سه

تا از مهمترین کشورهای صنعتی اروپا یعنی آلمان فدرال، فرانسه و انگلستان بیشتر بود.

کل سرمایه گذاری خارجی امریکا در سال ۱۹۷۶ بالغ بر ۱۳۲/۲ میلیارد دلار بود (آمار جهانی ۱۹۷۷ سازمان ملل). شوروی نیز بر طبق ارقام ناقص، سرمایه‌های نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار در جهان سوم دارد. چنانچه سرمایه گذاریهای شوروی در اروپای شرقی نیز بحساب آورده شود، رقم سرمایه گذاریهای خارجی شوروی به مراتب بیشتر خواهد بود.

هر کدام از دو ابرقدرت تولید کننده و مصرف کننده عمده مواد خام و مواد استراتژیک مانند نفت، زغال سنگ، فولاد و سیمان و غیره اند. تولید نفت امریکا حدود ۴۰۰ میلیون تن و روسیه شوروی حدود ۶۰۰ میلیون تن است. هر کدام نزدیک به سه میلیون تن زغال سنگ کوچک و بیش از ۱۰۰ میلیون تن فولاد در حوضی ۴۰ میلیون تن سیمان تولید و مصرف می‌کنند. هر دو کشور صاحب مناطق وسیعی از جهان اند، شوروی بزرگترین و امریکا سومین کشور بزرگ دنیا با منابع فراوان و نیروی انسانی قابل ملاحظه‌ای می‌باشند. (آمار همانجا)

از لحاظ نظامی، هزینه‌های نظامی دو ابر قدرت در سال ۱۹۷۶ معادل ۶۰٪ کل هزینه‌های نظامی جهان بود. در حالیکه هزینه نظامی بقیه کشورهای امپریالیستی رویهم معادل ۲۱٪ و تمام کشورهای جهان سوم معادل ۱۹٪ کل هزینه‌های نظامی جهان را تشکیل میداد. (آمار "تحقیقات استراتژیک" سال ۱۹۷۷)

۲۰٪ کل فروش اسلحه جهان در اختیار هندو است: رویهم ۱۲ هزار بمب هسته‌ای و ۶ میلیون سرباز و نزدیک به پنج هزار موشک قاره پیما و بیش از ۶ هزار تانک و چند ده هزار هواپیما و نظامی در اختیار دارند.

بدین سان آمار و ارقام نشان میدهد که امپریالیسم امریکا و سوپا مال امپریالیسم شوروی دو ابر قدرت امپریالیستی اند که سایر امپریالیستها در مقایسه با آنها در رده‌های چهارم و پنجم قرار می‌گیرند. هر کدام از دو ابر قدرت نه تنها از لحاظ

اقتصادی بلکه از لحاظ نظامی نیز به سراسر جهان پنجه افکنده اند و قادر به برپا کردن یک جنگ جهانی اند. در حالیکه بررسی کوتاهی نشان میدهد که کشورهای امپریالیستی دیگر چنین امکانی را در اختیار ندارند.

ایندوایر قدرت بزرگترین استثمارگران جهان اند. مابسه قدرت مالی و اقتصادی ایندو اشاره کردیم. سرمایه داران آمریکائی علاوه بر جاپیدن آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، اروپا و ژاپن و کانادا را نیز غارت میکنند. مثلاً در سال ۱۹۷۲ مقدار سرمایه آمریکائی در اروپا بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار میشد. در سال ۱۹۷۶ سود امپریالیسم آمریکا از این سرمایه گذاری هنگفت ۲۲/۴ میلیارد دلار بود. امپریالیسم آمریکا سالانه میلیاردها دلار نیز بصورت سود در تجارت جهانی خود بدست می آورد.

شوروی نیز با کنترل بخش بزرگی از بازار سرمایه و کالای اروپای شرقی و تمرکز سرمایه گذاریها بصورت اعتبارات و وامهای مختلف در این کشورها، سودهای کلان انحصاری به جیب می زند. شوروی از طریق خرید ارزان مواد خام کشورهای جهان دوم و فروش گران این مواد به کشورهای دیگر سودهای هنگفتی نصیب خود می نماید. شوروی در سال ۱۹۷۴ تنها ۱/۲ میلیارد دلار سود از این طریق بدست آورده است. شوروی همواره تلاش دارد از موضع تحمیل خواستهای خود وارد معامله گردد. مثلاً هر تن میوه خشک افغانستان را ۱۲/۴۰ افغانی خریداری میکند و آنرا به ۲۸ افغانی به آمریکا و ۳۰ افغانی به هند می فروشد. ویا در خرید نفت از عراق از نیاز این کشور به اسلحه سوء استفاده کرده و در سال ۱۹۷۳ حجم معینی نفت این کشور را به قیمت ۶ میلیون لیره استرلینگ خرید و به قیمت ۱۸ میلیون لیره استرلینگ به آلمان غربی فروخت.

در کشورهای اروپای شرقی عضو کومکون وضع از همین قرار است. در حالیکه در سال ۱۹۶۰ سهم شوروی در کل تولیدات این کشورها ۶۹/۵ درصد بود در سال ۱۹۷۰ این سهم به ۷۶ درصد رسید در عوض سهم کشورهای دیگر کاهش یافت.

شوروی از طریق اعتبارات کوناگون ۲۷ کشور آفریقایی را

بر مبنای " تقسیم کار بین المللی " (یعنی جهان سوم مواد خام تولید کند و شوروی کالای صنعتی) و ۲۵ کشور دیگر افریقا را تحت عناوین دیگر می‌چاید اکنون این غارت باغلبه شوروی در آنگولا و اتیوپی افزایش نیز یافته است .

شوروی در آسیا با بیش از ۱۷ کشور روابط استثماری دارد. نمونه آن کشور خودمان است که منابع عظیم گاز طبیعی آن ر شوروی بفارت می‌برد. سرمایه انحصاری بوروکرات شوروی $\frac{۲}{۳}$ منابع ماشینی $\frac{۱}{۳}$ پالایشگاه‌های نفتی $\frac{۱}{۲}$ صنایع آهن و فولاد، $\frac{۲}{۳}$ صنایع الکتروتکنیکی، و $\frac{۱}{۵}$ تولید برق هندوستان را تحت کنترل دارد. و این یک نمونه از روابط غارتگرانه سوسیال امپریالیسم شوروی با کشورهای جهان سوم است .

در امریکای لاتین نیز وضع در همین حدود است. بطوریکه بعنوان مثال در کشور کوبا هر فرد کوبائی ۷۵۰ دلار به اتحاد شوروی مقروض است و هر ساله باید بعنوان بهره بدهکاریش به شوروی باج بدهد .

این دو ابر قدرت بزرگترین مداخله گران در امور داخلی کشورهای دیگر جهان اند. فقط کافیست به سیاه کار هر کدام در دهال گذشته بنگریم. آمریکا بدنبال ویتنام به کامبوج و لائوس لشکر کشید. نیروهای نظامی خود را در تایوان، ژاپن، کمبوام، فیلیپین و ... نگهداشت. در شیلی کودتای نظامی بر پا کرد. در تایلند پس از سرنگونی نظامیان مجددا کودتای نظامی بر پا کرد. در امسور کشورهای ساحلی خلیج فارس از طریق رژیم سرنگون شده شاه دخالت کرد. در عراق بدست شاه و از طریق ملا معطفی بارزانی دخالت کرد. از طریق صهیونیستها و فالانژیستها در لبنان دخالت نمود. در آنگولا دخالت کرد. از نژادپرستان افریقای جنوبی و رودزیا پشتیبانی نمود. در پاناما از پسر دادن کانال پاناما که جز خاک پاناما است خودداری ورزید و حتی در امور داخلی کشورهای اروپایی مانند ایتالیا نیز دخل و تصرف کرد .

شوروی به چکسلواکی لشکر کشید و کشورهای اروپای شرقی را با

زور در دست خود نگهداشت. در افریقا از طریق سربازان کوبانی و مستشاران نظامی خود در کشورهای آنگولا، اتیوپی و مصر برای اوگادن دست اندازی کرده، در سودان چندین بار توطئه کودتاچید، در مبارزه اعراب و فلسطینیها علیه صهیونیسم دخالت و خرابکاری کرد. به حمایت توسعه طلبان هند در تجزیه پاکستان برخاست، به آتش جنگ داخلی لبنان دامن زد، دوبار در افغانستان کودتا نمود، در یمن جنوبی کودتای نظامی کرد و به حمایت از حمله نظامی توسعه طلبان ویتنامی به کامبوج برخاست. علاوه بر همه اینها شوروی در اکثر کشورها از طریق احزاب وابسته خود، بمثابة یک نیروی فعال در امور داخلی کشورهای دیگر حضور داشته و اغلال میکند. در اینجا به فعالیتهای گسترده سازمان جاسوسی شوروی نمی پردازیم.

هیچیک از دو ابر قدرت منکر این دخالتها نبوده و خود مدعی اند که همه مسائل جهان بآنها مربوط میشود و مسائل جهان باید بدست آنها حل شوند. و با همین منطبق است که شوروی ۷۰۰ و آمریکا ۴۰۰ هزار سرباز همراه با هزاران تانک و هواپیما و غیره در خاک کشورهای دیگر مستقر نموده اند.

آنان جنگ افروزان اصلی اند - دیگر بار قام و آمار رجوع نمی کنیم تا نشان دهیم زرادخانه های نظامی آنان، وسعت نیروهای نظامی آنان، پایگاه های نظامی آنان در خارج از خاک خود چقدر است. تنها می گوئیم آیا می شود دو کشور ۶۰٪ هزینه های نظامی جهان را بخود اختصاص داده باشند و آنها هر روز افزایش دهند ولی در پی جنگ نباشند؟

موشک های قاره پیمای آنان بسراسر جهان می رسد چندین هزار هواپیمای نظامی آنان در مرزهای آنان در خاک کشورهای دیگر مستقر شده اند. مدها هزار سرباز در کشورهای دیگر مستقر کرده اند. کشتیهای جنگی شان در سراسر آبهای جهان در حرکتند و اتفاقا درست مانند جنگ افروزان قبلی بیش از هرکس دیگر راجع به صلح صحبت می نمایند و کنفرانس می گذارند.

بغیر از آن به نفع مختلف جهان که در آنها جنگ در جریان است

بگیریم. در آسیای جنوب شرقی، این مستشاران و افسران و
 سلاحهای روسی اند که همراه ارتش ویتنام خاک کامبوج را زیر و رو
 میکنند. در اتیوپی، در شاخ افریقا، در آنگولاسروکله چند هزار
 افسر و مستشار روسی پیدا است. مستشاران و سلاحهای روسی در هر
 درگیری نظامی در دنیای کنونی حاضرند.
 در عوض مزدوران سفید پوست امریکائی در صحنه های جنگهای
 افریقا درگیرند و امروزه امریکا صحبت از ایجاد یک ارتش
 ضربتی صد هزار نفری برای مناطق خلیج فارس میکند. ایندو ابر
 قدرت ۷۰ درصد سلاحهای مادراتی جهان را تامین میکنند. برای
 کنترل مناطق استراتژیک جهان، از باب المندب، کانال سوئز،
 باب بنصره، جبل الطارق، شمال نروژ، تا خلیج فارس، دماغه امید
 تنگه مالاکا و غیره و غیره سخت در تلاش اند. سفاقت محض خواهد
 بود اگر قبول کنیم که همه اینها در دفاع از خود است و نه
 برای جنگ افروزی. آخر چه کسی آنها را تهدید به تجاوز میکند؟
آنان مانع اصلی انقلاب جهانی اند. آنان با دخالتها، با
 لشکرکشیها، با تهدیدات و اعمال نفوذهای خود به حمایت از
 مرتجعین برخاسته و در تکامل عادی مبارزه طبقاتی کشورهای
 جهان اخلاص نموده و سد راه انقلاب و حامی ضدانقلاب گشته اند. آیا
 اگر فقط ایندو دخالت نمی کردند خلق فلسطین با حمایت بسرادران
 عرب خود به پیروزی نمی رسید؟ آیا اگر امپریالیسم آمریکا دخالت
 نمی کرد محمدرضا پهلوی ۲۵ سال دیگر بر سر کار می ماند؟ آیا اگر
 ایندو دخالت نمی کردند خلق آنگولاپس از چهارصد سال مبارزه نمی توانست
 در سطح مسائل خود را حل کند و از جنگ داخلی آسوده شود؟ آیا اگر حمایت
 و دخالت سوسیال امپریالیسم شوروی نبود ویتنامی ها می توانستند
 یک جنگ خونین تجاوزکارانه را بر خلق کامبوج و جمهوری
 دمکراتیک آن تحمیل کنند؟ آیا مگر امپریالیسم آمریکا نبود که با
 کودتای نظامی فاشیسم را به شیلی بازگرداند. آیا مگر سوسیال
 امپریالیسم شوروی نیست که هم اکنون تلاش دارد با سرکوب
 نظامی خلق افغانستان حکومت وابسته ترکی را بر سر کار نگهدارد؟
 و مگر شوروی نیست که جلاد مبارزه ملی مردم اریتره است؟ هیچیک

از کشورهای امپریالیست دیگر جهان قادر نیستند بدینگونه عمل کنند. خلقهای جهان از دخالت دو ابر قدرت در امور داخلی خود نیز در امان نمیباشند.

از همه اینها میتوان بدرستی نتیجه گرفت که دو ابر قدرت امپریالیستی امریکا و شوروی بزرگترین دشمن انقلاب خلقها، آزادی ملل و استقلال کشورهای جهانند.

لیکن این دو ابر قدرت در یک رقابت سهمگین با یکدیگرند. گرچه گاه با هم تبانی میکنند ولی این تبانی، یافتن فرصت جهت تدارک رقابت جدیدی است. هدف رقابت ایندو، خارج کردن دیگری از صحنه و آقائی بر جهان است. این رقابت چیزی جز سیاست امپریالیستی نیست که فعلا به شکل مسالمت آمیز است ولی بطور قطع و یقین سرانجامش با جنگ معلوم میشود. مرکز ثقل رقابت آنها اروپاست. زیرا هر کدام که بتوانند اروپا را بطور کامل بدست آورد تقریباً قدرتش دو برابر میشود. زیرا اروپا با جمعیت متمرکز صنعت و تکنیک پیشرفته، تجارت عظیم، معادن بزرگی چون آهن و زغال سنگ و بازار وسیع خود در هر سوئی که قرار گیرد توازن را کاملاً بهم میزند.

وضع استراتژیک دو ابر قدرت - در رقابت خود، دو ابر قدرت تنها میتوانند از وضع عینی خود حرکت کنند. امریکا در یک موقعیت دفاع استراتژیک قرار دارد. این به معنای آن است که علمبرغم در دست داشتن ابتکار در بعضی موارد و باحتیاجات مناطقی و مسوقتی مسن حیث المجموع امریکا در موقعیت حفظ منافع خود میباشد.

برعکس سوئال امپریالیسم شوروی در یک موقعیت تهاجم استراتژیک قرار دارد. این نیز بمعنی آن نمیباشد که شوروی در هیچ کجا مجبور به عقب نشینی هرچند بطور موقتی و از دست دادن بعضی مواضع و منافع استراتژیک نمیشود.

این وضعیت به چه دلایلی است؟

۱- قانون رشد با موزون سرمایه داری که در دوران امپریالیسم

شدت هم می‌باید و قانون مطلق سرمایه‌داری است. آمریکا گرچه از لحاظ اقتصادی کماکان در ردیف اول قرار دارد ولی در مقایسه با دهه‌ها بعد از جنگ دوم موقعیت کاملاً انحصاری خود را از دست داده است. مثلاً به دوجداول زیر توجه کنید:

سه‌امریکا از کل کشورهای سرمایه‌داری (درصد)

شرح	۱۹۴۸	۱۹۶۸
تولید فولاد	۹۱/۴	۲۳/۳
تولید آلومینیوم	۸۱/۶	۴۰/۰
ذخیره طلا	۷۳/۴	۲۸/۰

(آمار از کتاب پیرزاله - آمار جهان سوم)

مقایسه چند رقم از تولیدات آمریکا و شوروی - سالهای ۷۵ - ۱۹۷۴

(میلیون تن)

شرح	شوروی	آمریکا	سال
آهن ریخته و آلیاژ	۱۰۰	۹۰	۱۹۷۵
ذغال کسوک	۸۲	۶۰	۱۹۷۴
سهم‌بان	۱۱۵	۷۳	۱۹۷۴

(آمار سالانه سازمان ملل)

وبالآخره آخرین ارقام منتشره در ارتباط با قرارداد سالت آمریکا و شوروی و آمریکا، مقایسه زیر را در سال ۱۹۷۹ نشان می‌دهد.

شرح	آمریکا	شوروی
تولید ناخالص ملی	۲۱۰۰ میلیارد دلار	۱۲۰۰ میلیارد دلار
فولاد	۱۳۵ میلیون تن	۱۶۶ میلیون تن
نفست	۴۷۴ میلیون تن	۶۲۹ میلیون تن

(مجله نیوزویک ۵ فوریه ۱۹۷۹)

در زمینه نظامی، وضع از اینهم روشنتر است. بعنوان مثال به رشد موشکهای قاره پیمای دوا بر قدرت نظر می افکنیم:

سال	شوروی	آمریکا
۱۹۶۲	۷۵	۲۹۴
۱۹۶۹	۱۶۱۸	۱۰۵۴

یک بررسی عمومی تر نظامی که در ارتباط با قرارداد سال ۱۹۷۹ منتهی گردیده تصویر روشنتری در سال ۱۹۷۹ بدست می دهد:

شرح	آمریکا	شوروی
بودجه نظامی	۱۲۰ میلیارد دلار	۱۴۰ میلیارد دلار
موشکهای قاره پیمای	= ۱۷۰۰	= ۲۴۱۵
کلاهکهای اتمی	= ۹۵۰۰	= ۴۰۰۰
هواپیماهای جنگی	= ۵۸۰۰	= ۸۱۰۰
تانک	= ۱۱۰۰۰	= ۵۰۰۰۰
زیردریایی اتمی	= ۷۰	= ۸۵
نیروهای نظامی	۲/۱ میلیون نفر	۴/۳ میلیون نفر

(مجله نیوزویک ۵ فوریه ۱۹۷۹)

البته این ارقام شامل بیش از ۱۰۰ بمب افکن استراتژیک "بک فایر" آمریکا و بیش از صد موشک برد متوسط (۶۵۰۰ کیلومتر) شوروی که در اروپای شرقی و مرکزی قرار دارند نمی شود. در زمینه کشتی های جنگی نیز وضع به همین منوال است. در سال ۱۹۷۸ طبق آمار منتشره، شوروی دارای ۲۴۲ کشتی و آمریکا ۱۷۲ کشتی جنگی و ناو

هواپیما بر و غیره بوده اند (آمار جهانی) علاوه بر اینها تعداد
سربازان و افسران ذخیره شوروی به ۲۵ میلیون نفر می‌رسد .
آمار فوق همچنین نشان می‌دهند که بودجه نظامی آمریکا در
در حدود ۶٪ و شوروی در حدود ۱۲٪ تولید ناخالص ملی آنها را
تشکیل می‌دهد . و همچنین طبق آمار نامشروع بودجه نظامی شوروی در
سال ۱۹۷۴ حدود ۲۵٪ بودجه دولتی بوده است .

۲- مناطق نفوذ و منابع مواد خام و بازار

امپریالیسم آمریکا گرچه کماکان دارای قدرت اقتصادی
عظیم و مناطق نفوذ وسیعی است ولی در مقایسه با دو دهه بعد
از جنگ دوم در این زمینه نیز بطور نسبی روبه ضعف نهاده . در
سال ۱۹۴۹ با پیروزی انقلاب چین امپریالیسم آمریکا یک منطقه
وسیع با منابع خام عظیم و بازاری چشمگیر را از دست داد . در سال
۱۹۵۹ با پیروزی انقلاب کوبا سلطه بلامناز عشردن امریکای لاتین
دچار ضربه شد . شکست نظامی آمریکا در آسیای جنوب شرقی علاوه بر
پیآمدهای اقتصادی و سیاسی آن محدودتر شدن مناطق نفوذ را برای
امریکا به همراه داشت در خاورمیانه با پیروزی انقلاب ایران
بیداری ملل و خلقهای این منطقه و همچنین در افریقا با مبارزات
گوناگون مردم این قاره به نفوذ آمریکا ضربه سختی وارد آمده
است .

در مقایسه با ۱۵ سال پیش شوروی مناطق نفوذ جدیدی
بدست آورده است . در حیطه خلوت سابق آمریکا یعنی امریکای
لاتین شوروی از طریق کوبا و غیره صاحب نفوذ گشته ، در افریقا
با دخالت های مستقیم نظامی و سیاسی مناطق نفوذ کسب کرده است
در خاور میانه عربی ، در ترکیه در افغانستان ، در هندوستان و
اکسون در بخش بزرگی از آسیای جنوب شرقی شوروی در تلاش افزودن
به نفوذ خود می‌باشد . شوروی با سیاست سوء استفاده از تنفسرو
انزجار خلقها و ملل جهان نسبت به امپریالیسم آمریکا ، فعالانه
تلاش دارد در لباس دوستانه و این نه تنها داخل گشته و جانشین آمریکا
گردد .

۳- بحران اقتصادی

تکست امپریالیسم امریکا در هند و چین، بالا رفتن قیمت نفت، رشد رقابت میان امپریالیستها، خصوما از جانب امپریالیستهای اروپا و ژاپن، سخت‌ترین بحران اقتصادی و مالی بعد از جنگ دوم جهانی را برای جهان سرمایه‌داری و بویژه امریکا بارمغان آورد.

سویال - امپریالیسم شوروی گرچه خود با بحرانهای کسم و بیش‌بویژه در زمینه کشاورزی و صنایع مصرفی روبرو بوده و دارای توانائی و شکوفائی لازم جهت بکار انداختن ذخیره‌های بالقوه‌اش نیست، اما با تمام قوا تلاش کرده است تا از بحران موجود در غرب تا حد ممکن بهره گیرد و بحرانها و فشارهای اقتصادی و مالی خود را نیز بر شانه کشورهای اروپای شرقی و سایر دیگر وابستگان بخود در جهان سوم خالی کند.

حال خودتان قضاوت کنید! مخالفین مارکسیست تئوری سه جهان مدعی‌اند که این تئوری رویزیونیستی است زیرا " این تئوری

عقیده منداست که امپریالیسم امریکا دچار فتسور

شده از حالت تهاجمی آن کاسته گردیده....."

و با این مدعیان می‌نویسند که:

" ابر قدرت امریکا... نقش بزرگترین ژاندارم

جهان را برعهده دارد."

(تئوری سه دنیا..... حزب کمونیست کارگسروان

ود هفانان ص ۴-۱۵)

بعبارت دیگر با اعتقاد این " تئوریسینهای "برمدعا و

نادان امریکا نه تنها دچار فتور نشده و در حالت تدافعی نیست

بلکه بزرگترین ژاندارم دنیا نیز می‌باشد، و چون تئوری سه

جهان اینرا قبول ندارد رویزیونیستی است مارکسیست-لنینیستی

واقعی برای قضاوت حقیقت را از کجا بدست می‌آورند؟ از واقعات

واقعات که تعدادی از آنها نقل کردیم چه چیز را نشان می‌دهند؟

اینکه از دو ابر قدرت شوروی در حالت تهاجمی و امریکا در حالت

تدافعی است. بتاریخ نگاه کنیم. مگر زمانی نبود که آلمانیان در
مستعمرات انگلستان غروب نمی‌کرد و لندن مرکز سیاسی جهان بود؟
پس چه شد؟ جواب روشن است امپریالیسم یعنی رقابت انحصارهای
که دائما روبه‌زوال و گفندیگی است. هرکدام از قدرتهای
امپریالیستی دوره‌ای بر صحنه تاریخ بکف تازی میکنند و بعد کنار
زده می‌شوند. علاوه بر همه اینها تفوق اقتصادی و یا حتی نظامی
بفودی خود عامل مهاجم بودن یک امپریالیسم یا تدافعی بسوهن
دیگری نیست. استالین در مقایسه دول امپریالیستی در جنگ دوم
جهانی گفت:

“دول دموکراتیک و غیر منجاوز (منظور آمریکا و
انگلستان، فرانسه - ستاره سرخ) من حیث المجموع
بدون شک از دول فاشیست چه از لحاظ اقتصادی و چه
از لحاظ نظامی قویترند.” (استالین - گزارشی به
کنگره ۱۸، میانی لتنیسم، ص ۸۸۶)

کشور امپریالیستی که طبق قانون رشد ناموزون سرمایه
داری آن، بطور نسبی از دیگر امپریالیستها سریعتر رشد کرده و دراموری
از حریفان بیسی می‌گیرد، برای کسب مناطق نفوذ، منابع مواد خام و بازار
حریف تربوده و چون دیر بمیدان آمده خواهان تقسیم مجدد جهان بسوه
خود می‌باشد. همچنانکه در جنگ اول و دوم جهانی این امر در
مورد امپریالیسم آلمان صادق بود.
سوسیال امپریالیسم شوروی چنانکه آمار نشان می‌دهد
قدرت سرمایه‌اش از آمریکا ضعیف‌تر است اما در یک سری زمینه‌ها
بویژه در زمینه نظامی به برتری‌هایی رسیده است. علاوه بر آن
شوروی از یک برتری ویژه‌ای برخوردار است که همانا تمرکز
اقتصاد و قدرت سیاسی در دیکتاتوری بوروکرات‌هاکم است و از
اینرو با ابتکار بیشتری عمل می‌کند. علاوه بر آن سوسیال
امپریالیسم شوروی امپریالیستی است که دیرتر آمده و ناچار است
بخطرات اجتناب از بحران و مرگ، حریفان‌تر عمل کند تا بررقیب
فایده.
از سوی دیگر برخلاف ادعای مخالفین، تئوری‌سازان جهان که معتقدند

امپریالیسم آمریکا نقش بزرگتری را ایفا خواهد کرد، همه واقعیات حاکی از آنند که گرچه آمریکا در بعضی نقاط تلاشهایی می کند ولی از زمانی که نیکسون "دکترین مشارکت" خود را در سال ۱۹۶۹ در گوام طرح کرد، این ابر قدرت تا حدودی رو به افول است. کافی است حوادث دریای کارائیب در زمان کندی - خروشف را با حوادث آنگولا در زمان برژنف - فورد مقایسه کنیم تا مسئله روشن تر شود. گرچه آمریکا هنوز نیروهای در بعضی کشورها داراست ولی موقعیت تدافعی اش او را بکشاندن نیرویش به مرکز رقابت یعنی اروپا مجبور می کند. در حالیکه شوروی علاوه بر تمرکز سه چهارم قوایش در اروپای شرقی و مرکزی، در سراسر جهان پنجه می افکند و امروز از آنگولا تا آسیای جنوب شرقی جولان می دهد.

باین جهت است که می گوئیم در رقابت دیوانه وار دو ابر قدرت که جنگ را اجتناب ناپذیر ساخته است، سوسیال - امپریالیسم شوروی یعنی امپریالیسم نوخاسته مهاجم سرچشمه اصلی جنگ است آمریکا سرچشمه اصلی جنگ نیست، لیکن از ماهیت جنایتکاروتجا وزگسیر امپریالیسم امریکادریه ای هم کاسته نشده است. این امپریالیسم در جهان و ایران آنچنان شلاق ستمگری را برگزیده خلقها کوبیده و راهزنانه سرزمین هایشان را هفت کسزده که هرگز فراموش نمی شود. با این وجود عظمت اینست که خورشید امپریالیسم آمریکا در حال غروب کردن است. همانگونه که خورشید امپریالیسم انگلستان و آلمان غروب کرد، و همانگونه که خورشید سوسیال امپریالیسم شوروی علیه هم فتنه گریهایش غروب خواهد کرد. چرا که همه امپریالیستها منجمله دو ابر قدرت بهر کاغذی اند و معکوم به ناپودی.

باید بخاطر سپرد که شوروی ابر قدرت خطرناکتر است زیرا:

- ۱- با تاک گذشته انقلابی و سوسیالیستی اش بمیدان می آید و میتواند بسیاری را بفریبد.
- ۲- دیوش به سفره تقسیم جهان آمده و بنا بر این حرص و ولع بیشتری دارد و از این رو تهاجمی است و جنگ افروز است.

۴- در ظاهر با امپریالیسم آمریکا از لحاظ اقتصادی ضعیفتر
است در نتیجه از طرفی با نظامی کردن اقتصاد خود به بروز جنگ
شتاب بیشتری می‌دهد و از طرفی برای سودبری و رسیدن به امپریالیسم
آمریکا به استثمار وحشیانه‌تری از خلقهای جهان می‌پردازد.
جهان دوم: نیروئی که در مبارزه علیه سرکرده کرائی میتوان آنرا
بخود جلب کرد.

" آنها بر آنند که ایالات متحده آمریکا،
کشورهای سرمایه‌داری دیگر را تا آن اندازه تابع خود ساخته
که مانع جنگ بین خود و تضعیف یکدیگر شوند..... بر حسب
ظاهر، مثل اینکه همه چیز "روبراه" است،
ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی، ژاپن و سایر
کشورهای سرمایه‌داری را بجزیره بسته است، آلمان
(غربی)، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، که
در جنگال ایالات متحده آمریکا افتاده اند مطیعانه
و امر ایالات متحده آمریکا را انجام می‌دهند.
لیکن نادرست می‌بود اگر فکر می‌کردیم که ایمن
"روبراه" می‌تواند "تاابد" حفظ شود و ایمن
کشورها الی غیرالنهایه سیادت و ستم ایالات متحده
آمریکا را تحمل کرده و نخواهند کوشید از انقیاد
آمریکا برهند و در راه تکامل مستقل خود قدم
گذارند..... تصور اینکه این کشورها کوشش
نخواهند کرد با دیگر بر سر پا بایستند و "رژیم"
ایالات متحده آمریکا را بشکنند و در راه تکامل
مستقل قدم گذارند، در حکم اعتقاد بـممـجـزات
است." (استالین، مسائل اقتصادی سوسیالیسم
در اتحاد شوروی سوسیالیستی .)

با این نقل قول از مخالفین تئوری سه جهان نیز بیان داریم
که با تمسخر می‌نویسند:

"یکی از نوآوریهای "تئوری سه دنیا" مسئله‌دنیای
دوم" است. مطابق این "تئوری" دنیای دوم "قربانی

تجاوز امپریالیسم آمریکا و وسایل امپریالیسم روس است. و بخصوص از طرف وسایل امپریالیسم روس تهدید مستقیم می‌شود. "دنیای دوم" کشورهای امپریالیستی اروپا، ژاپن، کانادا و استرالیا و همچنین اقمار شوروی در اروپا یعنی کشورهای اروپای شرقی را در بر میگیرد. (ص ۲۰) "شیبه تئوری سه دنیا....." حزب کمونیست کارگران و دهقانان (

و "میان کشورهای امپریالیست اروپایی" (دنیای دوم) و آمریکا و با ابرقدرتها تضادهایی موجود است، خملت این تضادها همان خملت تضادهای بین دو ابر قدرت یعنی تضادهای دو ابر قدرت برای هژمونی و غلبت خلیقهای دیگری بخصوص خلیقهای مناطق آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است. (همانجا ص ۲۱)

باین دو نظریه توجه کنید. آنگاه می‌بینید که برداشت و دو تحلیل از مارکسیسم - لنینیسم و امپریالیسم پدیدار می‌گردند. یکی برداشت و تحلیل استالین و دیگری نظر مخالفین دو آتشک سه جهان: استالین یک تئوریست بزرگ مارکسیست است که تاریخ این پیش‌بینی‌ها را ثابت کرده و این دسته مخالفین کسانی اند که سالهاست بر نظریه اولترا امپریالیستی کاشوتسکی، یعنی ادغام امپریالیستها برای همیشه بمشابهت فضای بالاتر، لم داده‌اند.

تاریخچه چیز را نشان داد؟ نشان داد که کشورهای عمده اروپا و ژاپن سرعت روی پای خود بلند شدند، و قدم بقدم آنچه را که آمریکا از طریق "نقشه مارشال" و کمک اقتصادی پنجم میلیارد دلاری آن (۱۹۴۸) در اروپا برای سلطه انحصاری خود رفته بود پنبه کردند و در راه تکامل مستقل خویش قدم نهادند در حالیکه سهم آمریکا در تولید صنعتی جهان از ۴۱٪ در سال ۱۹۴۸ به ۳۲٪ در سال ۱۹۶۸ تنزل می‌یابد و سهم وی در بزرگترین

انحصار دنیای سرمایه از ۲۹٪ در سال ۱۹۵۲ به ۶۷٪ در سال ۱۹۶۸ کاهش می‌پذیرد، آلمان ویران شده و تقسیم گشته و ژاپن زیرسرد رو شده به رشد اقتصادی دست می‌یابند.

جدول زیر گویای این مطالب است:

ژاپن		آلمان		فرنج	
۱۹۷۷	۱۹۶۸	۱۹۶۰	۱۹۷۷	۱۹۶۸	۱۹۶۰
۶۷۷	۱۳۲	۵۹	۵۰۸	۱۱۶	۸۳

(آمار-پیرزاله-آمار جهان سوم و تحقیقات استراتژیک ۱۹۷۸)

آلمان در سال ۱۹۶۸ به سومین تولید کننده زغال کک و چهارمین تولید کننده فولاد و دومین تولید کننده اتومبیل جهان تبدیل می‌شود و ژاپن سومین تولید کننده فولاد، سومین تولید کننده اتومبیل و تولید کننده کشورها می‌گردد.

کشورهای امپریالیستی اروپایی برای ایستادن سرپا و یافتن امکانات برای رقابتهای امپریالیستی خود بسوی ایجاد یک سری اتحادها در زمینه‌های مختلف روی آوردند. در این دوره امپریالیسم آمریکا نیز برای مقابله با نفوذ شوروی سوسیالیستی آن زمان و روسامان یافتن هرچه زودتر اروپایی که زیر سلطه خودش بود از این ایده حمایت کرد. در نتیجه اتحادیه‌هایی چون "اتحادیه زغال سنگ و فولاد" (آوریل ۱۹۵۱) بوجود آمدند... ایده وحدت اروپا در زمینه همکاریهای اقتصادی و ایجاد شرایط مناسب در سال ۱۹۵۸ بصورت "بازار مشترک اروپا" شکل گرفت. در پنج سال اول موجودیت این بازار تجارت میان کشورهای عضو ۲ برابر شد هرچند توسعه تجارت بازار مشترک با کشورهای غیرعضو در اروپا با آهنگ کندی پیش می‌رفت، اما از آهنگ رشد بازرگانی خارجی آمریکا با این کشورها سبقت گرفت.

بهم "بازار مشترک اروپا" از کل تجارت جهانی در سال ۱۹۷۲ به ۳۰/۲۷٪ رسید در حالیکه سهم آمریکا ۱۲/۴٪، شوروی ۳/۷٪ و ژاپن ۶/۴٪ بود: این بازار اکنون ده کشور اروپایی را در بر گرفته و تعداد آن روبه فزونی است (آمار-کتاب آمار بازار مشترک سال ۱۹۷۳) یک مقایسه اجمالی در سال ۱۹۷۶ نتایج

زیر را در چند زمینه اصلی بدست می‌دهد.

شرح	بازار مشترک	ایالات متحده	شوروی
جمعیت (به میلیون)	۲۵۸	۲۱۵	۲۵۶
تولید ناخالص ملی (به میلیارد)	۱۴۷۵	۱۶۹۲	۹۳۷
تجارت خارجی (")	۶۶۶	۲۴۲	۷۵
طلا و ذخیره ارزی " "	۷۵	۱۸	—
فولاد (به میلیون تن)	۱۳۴	۱۰۶	۱۴۵

(آمار - بولتن ماهانه آماری سازمان ملل اکتبر - ۱۹۷۲)

مخالفین تنوری سه جهان اغلب استدلال خود را برای نفی جهان دوم بر این مبنی می‌گذارند که این کشورها خود در زنجیره سرمایه‌های امریکائی در بندند. این هم درست است و هم تمام قضیه نیست. علاوه بر اینکه آن قسمتی که درست است اتفاقاً

دلایلی بر اجتناب ناپذیری موجودیت چنین تضادی است. لنین می‌گوید: " آنچه مفت مشخصه امپریالیسم را تشکیل

می‌دهد اتفاقاً تنها تمایل به الحاق مناطق زراعتی

شده بلکه تمایل به الحاق صنعتی ترین مناطق نیز

هست. زیرا اولاً به پایان رسیدن تقسیم جهان

مجبور می‌کند هنگام تجدید تقسیم به‌رزمینی دست

دراز شود، ثانیاً آنچه برای امپریالیسم جنبه

اساسی دارد، سابقه چند دولت بزرگ برای احراز

سیادت یعنی اشغال اراضی است که بیشتر از لحاظ

تضعیف دشمن و متزلزل ساختن سیادت او انجام

می‌یابد تا منافع مستقیم خویش."

(لنین - "امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری"

منتخبات یکجلدی فارسی ص ۴۲۵)

این الحاق طلبی که با بهره‌کشی و غارت هم همراه است

عکس‌العمل و مقاومت می‌آفریند. زیرا بالاخره هر بهره‌کشی منافع

دیگری را لگد مال کرده و مقاومت می‌آفریند خواه امپریالیستی

باشد یا غیر امپریالیستی.

بگذاریم آمار را بررسی کنیم.

مثلا در سال ۱۹۷۰ از مجموع ۲۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌های به‌شمار رسیده در ژاپن تنها ۷ میلیارد دلار متعلق به سرمایه‌های خارجی بود. از این ۷ میلیارد دلار تنها ۶۰ تا ۷۰ درصدش به‌سوی آمریکا تعلق داشت. (کتاب "امپریالیسم ژاپن" جان هالییدی و گاهن مک کورماک)

و با آمار دیگری در سال ۱۹۷۴ میزان سرمایه‌های خارجی مستقیم آمریکا را در یکمتری از کشورهای جهان دوم بشرح زیر نشان می‌دهد:

کانادا	۲۸/۴ میلیارد دلار
انگلستان	" " ۱۲/۵
آلمان غربی	" " ۸
فرانسه	" " ۴/۹
ژاپن	۳/۳ میلیارد دلار

(آمار از "تحقیقات تجارت جاری" اوت ۱۹۷۶)

این آمار از سوئی نشانه نفوذ اقتصادی آمریکا در کشورهای عمده جهان دوم است و از سوئی نیز در مقایسه با کل سرمایه‌های به‌شمار رسیده این کشورها محدودیت آنها بر ملا می‌آورد. همچنین مقایسه سرمایه‌های خارجی کشورهای عمده جهان دوم، با ابرقدرتها مثلا آمریکا موقعیت مستقل جهان دوم را نشان می‌دهد. این خود نیز عامل دیگری در رشد تضاد و رقابت آنهاست زیرا کشورهای امپریالیستی جهان دوم نیز از طریق ارسال سرمایه در جهان سوم و کشورهای دیگر استثمار و غارت می‌نمایند.

طبق منابع وزارت صنایع و تجارت بین المللی ژاپن در سال ۱۹۷۱، مقایسه مجموع سرمایه‌های خارجی کشورهای عمده امپریالیستی

غرب در پایان سال ۱۹۶۹ بر حسب میلیون دلار بفرار زیرا است:

۷۰۷۶۳	ایالات متحده آمریکا
۱۸۶۵۵	انگلستان
۴۷۷۹	فرانسه
۴۸۱۴	آلمان غربی
۳۸۰۶	کانادا
۲۶۸۳	ژاپن

در حالیکه در همین سال بیش از $\frac{1}{3}$ (۲۸۱۳۴ میلیون دلار) سرمایه‌های خارجی آمریکا در سه قاره بکار انداخته شده، برای آلمان غربی این مقدار به کمتر از $\frac{1}{3}$ (۱۳۴۰ میلیون دلار) می‌رسد. و یا در حالیکه سرمایه‌های آمریکائی در خاورمیانه به ۱۸۲۹ میلیون دلار می‌رسد، این مقدار برای آلمان غربی فقط ۲۹ و ژاپن ۳۰۶ میلیون دلار بسود. (آمار کتاب "امپریالیسم گرایی جان هالییدی و...")

آمار جدیدتر در سال ۱۹۷۵ نشان می‌دهد که نزدیکی به ۵۰ میلیارد دلار از سرمایه‌گذارهای خارجی آمریکا در اروپای غربی است، که نسبت به سالهای قبیل یک کاهش را نشان می‌دهد، در حالیکه سرمایه‌گذارهای اروپا در آمریکا به ۱۴/۱ میلیارد دلار می‌رسد.

در زمینه تجارت خارجی، اروپای غربی با ایالات متحده منحصلاً سرر می‌شود. در یک کلام کشورهای امپریالیستی جهان دوم در ارتباط با این قدرتها، هم رشد اقتصادی کرده و به مقابله به پرداخته‌اند و هم خودشان بدرجاتی توسط این قدرتها استثمار و غارت میشوند. هر دوی اینها عامل مقاومت بصورت رقابتیست امپریالیستی‌اند.

برای مثال ژاپن به تدوین قوانین معینی دست می‌زند که روز بروز و رود سرمایه‌های آمریکائی را محدودتر می‌سازد. در زمینه تجارت با آمریکا در حالیکه ۳۳/۷ درصد صادرات و ۳۴/۴ درصد واردات ژاپن در سال ۱۹۷۰ با آمریکا است، معاهده مبارزات منبیت این تجارت ۲ میلیارد دلار به نفع ژاپن بود. تا سال ۱۹۷۲ کمری

سوارنسه آمریکا در تجارت با ژاپن به ۱۳ میلیارد دلار رسید
این امر یک جنگ تجاری را میان ژاپن و آمریکا دامن زد. تا حدی
که آمریکا دست به تهدید زده و تعرفه سنگینی بر واردات خود از
ژاپن بست. بطوریکه ژاپن را مجبور نمود جبران ۴۰٪ این کسری
را بنماید (مثلاً از طریق خرید تجهیزات نظامی). علاوه بر این
سرمایه‌های ژاپن در رقابت شدید خود با سرمایه‌های آمریکا قرار
دارند و در یکسری موارد به علت قدرت سیاسی آمریکا، سرمایه‌های
ژاپنیها محمول در دست دادن منافع بزرگی می‌گردند. مانند
رقابت شدید کمپانیهای آمریکائی و ژاپنی بر سر منابع گاز و
نفت در سیمبری شوروی و یا منابع مس اندونزی که بضرر ژاپن
تمام گشت.

اولین کشور اروپائی که یک سیاست مستقل از آمریکا را
علناً در پیش گرفت فرانسه بود که در سال ۱۹۶۶ از سازمان
نظامی "نانو" بیرون آمده اجازه نداد که مقر مرکزی ناتو در
فرانسه باشد. سپس فرانسه در سال ۱۹۶۸ با فشار ۵ میلیارد دلار
از ذخیره مالی خود را با طلای ذخیره آمریکا که پشتوانه دلار
بود تعویض کرد، و از اولین کشورهای اروپائی بود که چمن توده‌ای
را که در محاصره امپریالیسم آمریکا قرار داشت برسمیت شناخت و
بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل، به عقد قراردادهای
مستقل نفتی با اعراب پرداخت. از آغاز سالهای ۱۹۷۰ بحران
شدید اقتصادی و مالی سراسر جهان سرمایه‌داری را فرا گرفت.
در نتیجه، آمریکا برای خالی کردن شانه خود از زیر بار فشار
مالی این بحران، بطوریکه جانبه‌ای قرار داد تبدیل دلار به طلا (قرار
داد ۱۹۴۷ پروتن و ودر) را لغو شده اعلام کرده و به کشورهای
اروپائی و ژاپن که دارای ذخایر دلار قابل توجهی بودند ضربه
شدیدی زد. کشورهای امپریالیستی دنیای دوم نیز تلافی آنرا در
آورده. و نتیجه حاصله انقراض امپراطوری دلار آمریکا بود.

مخالفین تئوری به جهان تنها بظاهر توجه دارند و
می‌گویند " موجودیت دو بلوک امپریالیستی غرب بسرکردگی آمریکا
و شرق بسرکردگی شوروی واقعیتی است. " (شبه تئوری به دنیا...

حزب کارگران و دهقانان توتولی باید برسید اگر این چنین بلشویک
یکبار همه ای موجود است پس چرا بلیرغم فشارهای امریکا هیچیک از
اعضای "پیمان نظامی" ناتو، حاضر نشدند حتی یک سرباز به جنگ
ویتنام بفرستند و چرا در جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ به امریکا
اجازه استفاده از پایگاههای "ناتو" جهت حمل و نقل ملاحبههای
امریکائی به اسرائیل را ندادند؟ چرا در حالیکه امریکا
سالیهاست با سرسختی به حمایت صهیونیستها و دشمنی با فلسطینیها
ادامه میدهد بازار مشترک و ژاپن در مجموع به حمایت اعراب
برخاسته و در بسیاری از این کشورها به سازمان آزادیبخش
فلسطین اجازه تاسیس دفتر مرکزی می‌دهند؟ چرا در حالیکه امریکا
با جنگ و دندان از ورود چین توده‌ای به سازمان ملل جلوگیری
می‌کرد بسیاری از کشورهای جهان دوم با چین توده‌ای روابط
دیپلماتیک کامل داشتند؟ چرا در حالیکه امپریالیسم امریکا
در شلمی تریب کودتای نظامی می‌دهد بسیاری از کشورهای
جهان دوم سلطه فاشیست‌ها را در آنجا رد می‌کنند و غیره و غیره.

در اروپای شرقی نیز سلطه حاکمانه سوسیال امپریالیسم
مقاومت‌های دیگران را برانگیخته است. انحصار روابط اقتصادی
با شوروی در این کشورها شکسته شده و روابط اقتصادی با
امپریالیست‌های غربی توسعه یافته است و رومانی به نیروهای نظامی
کشورهای عضو پیمان ورشو اجازه حضور در خاک خود را نمی‌دهد و در
مانورهای آن شرکت نمی‌کند. در احزاب حاکم اروپای شرقی بخشی
از سوسیالیست‌ها به مخالفت با سلطه شوروی می‌پسندند.
روسیا به‌های رسمی و نیمه رسمی کشورهای اروپای شرقی شروع به ابراز
نارضایتی نسبت به فشار اقتصادی و سیاسی ناشی از "تقسیم گار
بین الحلی"، "خاواده سوسیالیستی" بر ژرف می‌کنند. اعضا
و قیام‌های کارگری ضد روسها و رویزیونیست‌ها توسعه می‌یابد.

اما این‌ها هنوز تمام مسئله مورد اختلاف جهان دوم با
دو ابرقدرت نمی‌باشد. علاوه بر همه اینها وجود مستقل خود کشورهای
اروپایی در خطر است. امروز نیکی از اروپا زیر چکمه سربازان
روسی قرار دارد. و از آنجا که اروپا مرکز ثقل رقابت‌ها و پسر

قدرت است. نیم دیگر نیز در تهدید از دست دادن استقلال فرار دارد. اما مخالفین تئوری به جهان در این رابطه یعنی حفظ استقلال کشورهای امپریالیستی اروپا با نشان دادن نادانسی کامل خود از مارکسیسم ابلهانه می‌گویند: " صحبت بر سر اینکه کدام امپریالیست مهاجم بوده و کدام ضرر کمتری دارد سخنی بوج و بی معنی است " (شبه تئوری به دنیا ... ص ۸۰ حزب ...) و برای استدلال به جنگ اول جهانی اشاره می‌کنند، نتیجه می‌گیرند که پس تئوری به جهان منشویکی است (صفحه ۸ همان جزوه)

اولا آنها ویژگی جنگ امپریالیستی اول را نمی‌فهمند. این یک جنگ میان دو بلوک امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان بود. هر دو میخواستند بلوک دیگر را از صحنه خارج کنند. بهمین دلیل دفاع از هر طرف منشویسم و ضد انقلاب بود.

ثابثا، مگر در زمان جنگ دوم جهانی استالین با صراحت نگفت که این جنگ میان امپریالیستها شروع شد؟ و مگر استالین کشورهای امپریالیستی را به دوسته مهاجم و غیر مهاجم تقسیم نکرد؟ اگر مطلب را نفهمیده‌اید به بخش " استالین و تقسیم سرروهای " همین نوشتند و یا به گزارش سیاسی استالین بکنگسره هیجدهم حزب کمونیست شوروی رجوع کنید. آیا حرف استالین بوج و بی معنی است؟ جواب مارکسیست - لنینیستها منفی است ولی شما که بر مارکسیسم تنها م داده‌اید برای نادانی‌های خود توجیه تئوریک درست می‌کنید.

انگلستان، فرانسه و امریکا هم امپریالیست هستند ولی در جنگ دوم جهانی مهاجم نبودند. در حالیکه آلمان، ایتالیا و ژاپن کشورهای امپریالیستی مهاجم بودند.

خودتان قضاوت کنید. نیمی از اروپا زیر چکمه ارتش شوروی است. سه چهارم قوای نظامی اودراین منطقه است، ناوگانهای دریایی شوروی دائما شمال، جنوب، و غرب اروپا را در کنترل دارند. ما سورد دریایی سال ۱۹۷۵ شوروی که با شرکت ۲۲۰ کشتی جنگی انجام گرفت یک قدرت نمایی عظیم برای محاصره اروپا بود. تمام ممبرین نظامی جهان در این امر متفق القول اند که در صورت وقوع جنگ شوروی

در عرض چند روز تا مرزهای فرانسه پیش خواهد آمد.

در مقابل می پرسیم : کدام کشور اروپای غربی است که
مرزهای شوروی یا حتی اروپای شرقی را تهدید می کند؟ کدام مسافه
تسلیماتی در اروپای غربی، افسارگسیخته به پیش می رود؟ و کدام
ارتش با قابلیت تهاجم به شرق اروپا در کشورهای امپریالیستی اروپای
غربی وجود دارد؟ به بودجه های نظامی کشورهای اروپای غربی نظر
بیاورید، در سیاستهای حاکم این کشورها اغلب مماشات و کنار آمدن
با روسیال - امپریالیسم شوروی وجود دارد. آنها اتفاقاً در
دوره حاضر مایل اند از طریق اقتصاد و سیاست آمیز جلوروند.
از سوی دیگر افکار عمومی در اروپای غربی حتی برای دفاع از استقلال
خود آماده نیست چه رسد به تهاجم نظامی و آغاز کردن یک جنگ جهانی.
حال زیر پرچم امپریالیسم امریکایی یا زیر پرچم بورژوازی مسودی.
البته محافل انتقامجو و بقایای فاشیسم در اروپا موجودند. ولی
طبق کدام تحلیل و یا آمار و ارقام می توان ادعا کرد که آنها حرکتی
بزرگ و تعیین کننده اند؟

در زمان جنگ دوم جهانی این تروتسکیستها بودند که می گفتند
نقشم کشورهای امپریالیستی به مهاجم و غیرمهاجم حرف پیوج و
بی معنی است و بدین ترتیب چهره آلمان نازی را می آراستند.
بالاخره این مگر آلمان نازی نبود که فرانسه، بلژیک و ... را با اشغال
نظامی خود در آورد و حکومتهای وابسته ای چون حکومت ویشی را بر سر
کار گذاشت؟

بعطت امپریالیست بودن کشورهای اروپای غربی مسئله جنگ
ملی برای حفظ استقلال آنان حرف پیوج و بی معنی نبوده و در جنگ
دوم جهانی شاهد آن بوده ایم.

این امر از نظر تئوری مارکسیستی - لنینیستی نیز به پیوج
پیوج و بی معنی نیست. به لنین رجوع کنیم. او بمثابه یک رهبر
کبیر مومن به دیالکتیک، در بررسی وضعیت عمومی مبارزه طبقاتی،
کا ملاوحات اضداد و تبدیل شدن دو جانب متضاد یک پدیده به یکدیگر را در
مد نظر داشت. او در عین افشای ماهیت جنگ امپریالیستی ۱۹۱۸-۱۹۱۴
که از هر دو سوی معارب، جنگی میان دو ائتلاف مرتجع امپریالیستی

برای تقسیم مجدد جهان بود، از جانب دیگر قضیه غافل نمی ماند،
اودر عین آنکه سوئیس - شوونیست های انترناسیونال
دوم را به دلیل دفاع از جنگ امپریالیستی بورژوازی خود در ۱۸-۱۹۱۴
به حیانت متهم می گردوشعار " مبدل کردن جنگ امپریالیستی به
جنگ داخلی " را می داد، معینا نظرات نادرست کسانی را که منکران
جنگ ملی در زمان امپریالیسم بودند، نیز افشاء می نمود. اودر
سال ۱۹۱۶ در پورخورد به روز الوکزا مبورگ نوشت :

" اینکه کلیه خطوط تما یزد در طبیعت و حاکم مشروط و قابل
انتقال می باشند، اینکه هیچ پدیده ای را نمی توان
یافت که تحت شرایط معینی نتواند بعکس خود تبدیل
گردد، امری است که البته از مبانی دیالکتیک
مارکسیستی بشمار می رود. یک جنگ ملی می تواند به
جنگ امپریالیستی بدل شود و بالعکس..... اینکه
جنگ امپریالیستی فعلی، جنگ ۱۶-۱۹۱۴ به یک جنگ
ملی مبدل شود، به این دلیل تا حد زیادی غیر محتمل
است که طبقه نما بنده تکامل به پیش پرولتاریا است که
بطور عینی تلاش می نماید این جنگ را به جنگ داخلی
علیه بورژوازی مبدل سازد، علاوه بر این به این دلیل
که نیروی هر دو طرف اشتلاف بقدر قابل اغماض با هم فرق
دارند و سرما به مالی بین المللی در همه جا به بورژوازی
مرتجع بوجود آورده است. اما نمی توان یک چنین
تبدیلی را غیر ممکن اعلام داشت. اگر پرولتاریای
اروپا تا ۲۰ سال دیگر نتواند باقی می ماند، اگر این
جنگ با پیروزی هائی نظیر پیروزیهای ناپلئون و بنا
بر دگی یک سری از ملل زنده خاتمه می یافت، اگر
امپریالیسم غیر اروپائی (ژاپن و آمریکا در وهله
اول) می توانست خود را همچنان تا ۲۰ سال دیگر برپا
نگاهدارد، بدون اینکه مثلا در اثر یک جنگ ما بین
ژاپن و آمریکا به سوئیس بدل شود، یک جنگ بزرگ
ملی در اروپا ممکن می شد. این غیر محتمل است، اما

غیر ممکن نیست . زیرا تصور اینکه تاریخ جهان بطور
 موزون و مستقیم حرکت کرده ، بدون اینکه بعضی اوقات
 جهش های بزرگ به عقب انجام دهد ، غیر دیالکتیکی ،
 غیر علمی و از نظر تئوریک نامحیح است . " (لنین -
 "درباره جزوه بونیوس" کلیات جلد ۲۲)

آیا این تحلیل تئوریک لنین و امکانی را که طرح میکنند در تاریخ
 جامعه عمل نبوشیده است ؟ بلی جامعه عمل پوشیده است . جنگ دوم جهانی
 بصورت جنگی میان کشورهای امپریالیستی شروع شد . فرانسه
 و انگلستان در یک طرف و آلمان و ایتالیا در طرف دیگر . ولی هنگامی
 که فرانسه با اشغال آلمان نازی درآمد و حکومت ویشی را آلمانها بر سر
 کار نهادند جنگ فرانسه با آلمان بجه صورتی درآمد ؟ تاریخ بسا
 درخشندگی انکارناپذیری جواب داده است . این جنگ بصورت جنگ
 مقاومت برای بیرون راندن اشغالگران نازی درآمد ، یعنی به یک
 جنگ ملی تبدیل شد . هم کمونیستهای فرانسوی وهم سوسیالیستهای
 فرانسه برای آزادی فرانسه از یوغ آلمان نازی دوش بدوش هم مبارزه
 کردند .

امروز هم با در نظر گرفتن وضعیت عمومی رقابت دوا بر قدرت
 و اروپای غربی ، با بررسی وضعیت جنبش کارگری این کشورها و غیره فهم
 این مطلب بشرط آنکه به نقطه نظرات مارکسیستی - لنینیستی مسلح
 باشیم مشکل نیست . آنچه را گفته ایم دیگر تکرار نمی کنیم تنها به
 این بسنده می کنیم که بگوئیم همه واقعیات و حقایق حاکی از آنست
 که حرفهای این مخالفان نادان تئوری سه جهان " حرفهای پیچ
 وبی معنی است "

تا اینجا یک جانب قضیه یعنی جانب تضاد جهان دوم با دوا بر قدرت
 را توضیح دادیم . اما جهان دوم جنبه دیگری نیز دارد . کشورهای
 تشکیل دهنده جهان دوم کشورهای امپریالیستی اند و بعضا بسا
 امپریالیست در تضاد با ملل و خلقهای ستمدیده و کشورهای جهان سوم
 قرار دارند . آنها هم جهان سوم را استثمار می کنند ، غارت می نمایند
 و این امر منحل از شعور و اراده انسان است . بعضی از کشورهای
 جهان دوم هنوز مستعمرات هر چند هم کوچک در اختیار دارند . هنوز

بعضی از آنها قوای نظامی در خارج مرزهای خود نگه میدارند و قسم
علیهذا .

بهمین جهت جهان دوم یک ویژگی دوگانه پیدا می کند. از سویی
درتفا دبا دوا بر قدرت است و از سویی درتفا دبا جهان سوم. مائوتسه دون
بدرستی از جهان دوم بعنوان " نیروی بینابینی " یاد می کند .
جهان دوم در مبارزه مشترک همه خلقها ، ملل و کشورهای جهان علیه
دوا بر قدرت نفس نیروی بینابینی را دارا است که بطور عینی می تواند
و باید به نیروی ذخیره پرولتاریا در این مبارزه تبدیل گردد .
مائوتسه دون آموزگار کمپر پرولتاریا در دوران جنگ مقاومت فدرا پنی
ساست پرولتاریا را در برخورد با امپریالیستهای مختلف بدین ترتیب
فرموله می کند :

" حزب کمونیست با همه امپریالیستهای مبارزه می کند .
معدالک باید بین امپریالیستهای ژاپن که به تنها جسم
به چین دست زده اند و سایر امپریالیستهای که فعلا به تهاجم
به کشور ما دست نزده اند فرق گذاشت . بعلاوه نیز باید
بین امپریالیستهای آلمان و ایتالیا که با ژاپن متحد
شده و " منچورگوه " را بر سمیت شناخته اند و
امپریالیستهای انگلستان و آمریکا که بمخالفت بسا
ژاپن برخاسته اند فرق گذاشت . همچنین باید بین
انگلستان و آمریکا در دوره ای که سیاست مونیخ خاور را
عملی می ساختند و به امر مقاومت ما بر فدرا پنی مدسه
می زدند و انگلستان و آمریکای امروز که از سیاست
مذکور روی گردانده و بمقاومت ما بر فدرا پنی روی خوش
شان می دهند فرق گذاشت . " (مائوتسه دون - جلد
دوم منتخبات " درباره سیاست ")

مخالفین شوروی به جهان - این جمع بی خبر از مارکسیسم
می گویند این شوروی چون می گوید جهان دوم و سوم باید با هم متحد
شوند تا انقلابی است . هیچ وقت فکر کرده اند جبهه جهانی فدفا شیم
از چه کشورهایی تشکیل شده بود؟ آیا نمی دانند استالین چقدر برای
متحصان تمام کشورهای جهان که ممکن بود علیه آلمان نازی با یستند

مبارزه کرد؟

وحدت جهان دوم و سوم اگر پایه‌ی همی برای آن وجود نداشته باشد، مولا ممکن نیست. بقول لنین هر مسئله زمانی مطرح می‌شود که جوابش موجود باشد. پایه عینی وحدت جهان سوم و دوم منافع مشترک در عین حال متضاد آنها است. جهان سوم برای رهائی از یوغ امپریالیسم می‌خواهد با جهان دوم متحد شود و جهان دوم برای راحت شدن از سرد و آب قدرت و یافس موقعیت انحصاری به سرخواهان چنین وحدتی است. این چنین اند منافع مشترک و در عین حال متضاد آنها. این چنین وضعیتی را در عمل کرده‌های جهان دوم مشاهده می‌کنیم. در حالیکه کشورهای امپریالیستی جهان دوم در برابر دوا بر قدرت به جنگ تعرفه‌های گمرکی پرداخته‌اند. در کنفرانس "لومه" کشورهای اروپائی موافقت می‌کنند تا بدون مالیات محصولات ۴۶ گانه کشورهای جهان سوم را خریداری کنند. بدون آنکه چنین شرط متقابلی بگذارند. بازار مشترک با پنج کشور آسیائی مالزی، فیلیپین، تایلند، سنگاپور و اندونزی در سال ۱۹۷۴ برای دادن شرایط مساعدت با این کشورها قرار داد می‌بندد. ژاپن به حمایت اعراب بلند می‌شود. فرانسه در رابطه با مبارزات مردم ایران علیه رژیم وابسته به آمریکا شاه موضع بیطرفانه و گاه حمایت‌کننده اتخاذ می‌کند. البته مخالفین تئوری سه جهان می‌گویند این امپریالیست‌ها برای گرفتن جیب‌های ابر قدرتها این کارها را می‌کنند. ما هم موافقیم. ولی خب سبب گفتن این حرف چه فایده‌ای دارد؟ آیا این اعمال منفع دوا بر قدرت و بر مجموع امپریالیسم است یا ضرر آن؟ بنظر ما ضرر آنهاست. بهمین دلیل پرولتاریا از آن حمایت می‌کند و آنرا تشویق می‌نماید.

مخالفین می‌گویند تئوری سه جهان :

"تضاد اساسی و آشتی ناپذیر میان سوسیالیسم و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی اروپا و ژاپن را مخدوش کرده....." "زیرلوی" دفاع ملی " دفاع از سوسیالیسم خودی " ، ایجاد حبه و احاد با این سوسیالیسم را بهای انقلاب در مقابل پرولتاریا می‌گذارد. " (حقیقت شماره ۲۷ بهمن ۱۳۵۷)

این درست تکرار نظرات تروتسکیست‌ها در زمان جنگ ضدفاشیستی است. آنها در آن موقع، برای پوشاندن چهره فاشیسم و بی خطر جلوه دادن آن می گفتند تصمیمات کنگره هفتم کمینترن تغافل‌تاریا و بورژوازی را مخدوش کرده و اتحاد با بورژوازی خودی را بهای کمب قدرت سیاسی برای پرولتاریا می گذارد. وجه حالب که آنها مات رویزیونیست‌های روسیه به تئوری سه جهان و نظرات این مخالفین امروزه یکی است و هر دو نشان همان ترهات تروتسکیست‌های زمان جنگ دوم را نشان می کنند.

اول - اساسی و آشتی ناپذیر بودن تغافل‌تاریا پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای جهان دوم بمعنای آن نیست که پرولتاریا در شب انقلاب قرار دارد. شما یک حزب کمونیست توده‌ای و سراسری را در کشورهای جهان دوم بهمان نشان دهید که در راس جنبش کارگری قرار گرفته است و آن کشور در بحران انقلابی بسر می برد تا ما بگوئیم در جهان دوم آنچه شعار و موضوع روز است انقلاب سوسیالیستی است.

در عوض ما به شما دهها دلیل نشان دادیم که تجا و زسوسیال - امپریالیسم شوروی به اروپای غربی جدی است و این جدی بودن، تجاوز به کامل عادی مبارزه طبقاتی را نیز مختل می کند. بنابراین از لحاظ سیاسی مبارزه علیه این تهدید و برانگیختن توده‌ها بر روی آن در دستور روز است.

ثانیا - پرولتاریا در سرنگون ساختن بورژوازی در کشورهای جهان دوم بطور حتم با ابرقدرتها هم مواجه است. در اروپای غربی جای شکی نیست. در اروپای غربی و ژاپن هم سرنگون کردن بورژوازی انحصاری آن با مداخله امپریالیسم آمریکا و پروخواهد بود.

ثالثا - در تغافل موجود میان کشورهای جهان دوم و ابرقدرتها اگر پرولتاریای آگاه خود را در صف اول مبارزه علیه ابرقدرتها قرار ندهد چگونه می تواند توده‌ها را بسیج و همونی خود در آورد؟ اجزای کوچک مارکسیستی - لنینیستی موجود در کشورهای اروپایی چگونه می توانند به نیروهای مهم تبدیل گردند اگر از مهمترین مسئله سیاسی اروپا شانه خالی کنند؟

رابعا - سیاستی که از تئوری سه جهان برای پرولتاریای آگاه

کشورهای جهان دوم ناشی می شود عبارت است از مبارزه علیه مسموم و استثمار سرمایه داری داخلی و برای حقوق دیکراتیک و کوشش برای قرار گرفتن در راس مبارزه علیه دوا بر قدرت . این سیاستی است که پرولتاریا جهت تدارک انقلاب خود می تواند دوبار بدبکاربرد .

خامسا - هرگاه پرولتاریا در این کشورها در موقعیتی قرار گرفت که بتواند بورژوازی خودی را سرنگون کرده و سوسیالیسم را برقرار کند ، بدون شک این تنها سیاست درست خواهد بود .

اما نظر مخالفین و درک آنها از تضاد اساسی و آشتی ناپذیر میان پرولتاریا و بورژوازی چیز دیگری است . آنها از این تضاد این را می فهمند که پرولتاریا تنها یک سیاست می تواند داشته باشد و آنهم سیاست سرنگون کردن بورژوازی است . برای آنها فرق نمی کند تضاد قوا بچه نحو است ، آیا توده ها برای انقلاب آماده اند ، آیا بهران انقلابی فرارسیده است یا نه .

جبهه ضد فاشیستی در زمان جنگ ضد فاشیستی که درکنگره هفتم کمینترن بعنوان رهنمود جنبش کمونیستی تعیین گردید ، بورژوازی ضد فاشیست را نیز دربر میگرفت . اما آیا این خدشه دار کردن تضاد اساسی پرولتاریا و بورژوازی بود ؟ برعکس ، این جبهه کمک نمود تا پرولتاریا فاشیسم را درهم بشکند و شرایط انقلاب را مهیا کند .

آیا تئوری سه جهان معتقد است که پرولتاریا در کشورهایی که شرایط انقلاب فرا نرسیده و پرولتاریا باید هنوز تدارک ببیند ، در مقابل با تهاجم دوا بر قدرت و بویژه سوسیال - امپریالیسم شوروی ، باید با آن بخش از بورژوازی که حاضر به مقاومت در برابر تهاجم ابر قدرت است متحد شود ؟ جواب مثبت است . ولی این سازش و گذشت از تضاد اساسی نیست . برعکس فراهم کردن شرایط مناسب جهت سرنگون ساختن بورژوازی است .

مخالفین تئوری سه جهان می گویند : پرولتاریای این کشورها نباید برای مقابله با تهاجم سوسیال امپریالیسم جبهه متحدی تشکیل دهند ، بلکه برعکس باید شعار انقلاب سوسیالیستی را دوستدار خود بگذارند . آیا این سیاست به پرولتاریا خدمت می کند ؟

خیر اینطور نیست ، این سیاست در شرایط کنونی که پرولتاریه هر شرایط مساعدی قرار ندارد بگ معنا می دهد : هم آهنگ کردن فعالیت پرولتاریا با سیاست سوسیال امپریالیسم شوروی ، زیرا مدین ترتیباً تنها انقلابی در این کشورها صورت نمیگیرد بلکه نیروهای نیز که میتوانند در برابر امپریالیسم شوروی قرار گیرند ، پراکنده گشته و شرایطی بسیار مشکلتر برای مبارزه با شوروی فراهم می گردد .

همانگونه که قبلاً نیز گفتیم کوشش برای ایجاد جبهه واحد با تمام نیروهای مقاوم در برابر دو ابر قدرت بهیچوجه بمعنای مبارزه نکردن با بورژوازی انحصاری حاکم نیست . وجه با پرولتاریا در طی این مبارزه قادر می گردد تا حاکم سوسیال - امپریالیسم را همراه حکمرانی بود زوازی انحصاری خودی درهم بشکند .

جهان سوم : شوروی عمده در مبارزه با امپریالیسم و سلطه ظلمتی دو ابر قدرت .

" از آغاز قرن بیستم تغییرات عظیمی "در مستعمرات" بوقوع پیوسته و میلیونها و صدها میلیون (در واقعیت امر اکثریت مردم جهان) اکنون دیگر بعنوان یک عامل انقلابی فعال و مستقل به روی صحنه آمده اند . و این موضوع باید کاملاً روشن باشد که در نبردهای قطبی آینده انقلاب جهان ، این جنبش اکثریت مردم جهان ، که در وهله اول هدفش آزادی ملی است ، علیه سرمایه داری و امپریالیسم بر می گردد و تا بد نقش انقلابی باز هم بیشتر از آنچه که ما تا بحال معتقد بودیم بازی کنند . حائز اهمیت است که تاکید کنیم این اولین بار است که در انترناسیونال ، ما مشغول بحث درباره تدارک مبارزه هستیم ، مطمئناً در این زمینه وسیع ، مشکلات بسیارند ، اما بهر حال جنبش به پیش می رود ، با وجود اینکه این کشورها هنوز عقب مانده اند ، نقش بسیار بزرگ انقلابی ای در مرحله آینده انقلاب جهانی بازی خواهند کرد . " (لنین - گزارش به کنفرانس سوم

انترناسیونال کمونیستی - ژوئن ۱۹۲۱)

استالین این مبارزه عظیم را " فریب‌چکش بهار بر ضد سوز
امپریالیسم " توصیف کرد و ما ثوتسه دون وفادار به تئوری لنینیستی
انقلاب پرولتری ۱۹ سال بعد با جمع بندی از تجارب برای این نظریه لنین
افزاده نمود: " این مهم نیست که چه طبقاتی ، چه احزاب و گروه‌های
سیاسی با چه شخصیت‌هایی از ملل ستمدیده در انقلاب شرکت جویند ، و این
مهم نیست که آنها به این نکته آگاهی دارند یا نه و یا آنها از ذهنی
درک می‌کنند یا نه . تا زمانی که آنها در برابر امپریالیسم بمبارزه
برخیزند ، انقلاب آنها بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریاست
سوسیالیستی گردیده و خود آنها متحدین این انقلاب را تشکیل می‌دهند ."
(جلد دوم - ص ۱۷۵)

این بخش بزرگ و عظیم جهان همان قسمتی است که لنین در
تقسیم بندی خود در سال ۱۹۲۰ در بخش نخست تقسیم بندی جهانی خود
قرارداد و ما ثوتسه دون آنرا جزو جهان سوم می‌گذارد ، و آنرا نیروی
عمده مبارزه علیه امپریالیسم و هژمونیسم می‌نامد .

جهان سوم دربرگیرنده بیش از ۱۲۰ کشور با جمعیت تقریبی
۳۰۰۰ میلیون نفر است . جهان سوم دربرگیرنده کشورهای درخند سه
قاره است . این کشورها گره‌گاه تضادهای اساسی ناشی از وجود
امپریالیسم می‌باشند ، یعنی منطقی‌ای که تضاد میان خلقها و ملل
و کشورهای تحت ستم با امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم در آن
قرار دارد .

جهان سوم علاوه بر وسعت و جمعیت عظیم خود صاحب ثروت‌های
بزرگ طبیعی نیز هست . علاوه بر مواد خام استراتژیک نظیر نفت ، گاز
طبیعی ، ذغال سنگ ، سنگ آهن و غیره بخش بزرگی از کل منابع
جهانی را در اختیار دارد .

درصد از تولید جهانی

۱۰۰٪	کاکائو
۹۹/۹٪	کافه
۹۹/۸٪	قهوه

۲۸۸/۷	کنف
۲۷۵/۵	قلع
۲۶۸/۸	چای
۲۵۶	برنج
۲۴۸	آلومینیوم
۲۴۴/۶	پنبه
۲۳۷/۶	مس

به اینها باید منابع بزرگ دیگری چون فلزات کمیاب ، ماهی ، چوب و ... را اضافه نمود .

بالاخره جهان سوم امروز صحنه شدیدترین مبارزه‌های بخش و فدا مپریالیستی است کسب پیکان آن متوجه دوا بر قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی است . این مبارزه در زمینه‌های سیاسی ، اقتصادی ، نظامی و فرهنگی در جریان است و هر روز با عساده اشکال تازه‌ای میگیرد . در جهان سوم ما شاهد مبارزات مسلحانه توده‌های خلقها و ملل تحت ستم ، مبارزات اقتصادی و سیاسی دول جهان سوم علیه امپریالیسم و کارگزاران آن هستیم . ما امروز شاهد آنیم که جهان سوم در صحنه بین المللی هر روز بیشتر بمثابه نیروئی وسیع‌تر و متحدتر در مقابل سلطه‌گرایی امپریالیستی بویژه دوا بر قدرت عمل می کند . از مسئله انرژی تا مواد خام ، ارتجاعات بین المللی تا حقوق سیاسی ملل ، از مسئله پایگاههای نظامی تا حق تعیین سرنوشت همه و همه به مواردی از درگیریهای دائمی جهان سوم با دشمنان عمده بشریت تبدیل شده‌اند .

جهان سوم از لحاظ ترکیب کشورهای تشکیل دهنده آن یک طیف گسترده را تشکیل میدهد . در یک طرف آن کشورهای سوسیالیستی قرار دارند و در سوی دیگر آن کشورهای نیمه مستعمره با دول ارتجاعی و حتی مناطقی از جهان سوم که تاکنون موفق نشده بصورت کشوری با مرز و بازار مشخص پایه عرصه جهانی بگذارند .

مخالفتی تئوری سه جهان در اعتراض به این امر می گویند :
 " چگونه ممکن است کشورهای سوسیالیستی ... با کشورهای که وابسته به امپریالیسم بوده ... در یک رده بندی جای داشته باشند؟ " (تئوری

سه جهان ... حزب کمونیست کارگران و دهقانان (ص - ۱۰)

ما به آنها پاسخ می دهیم آیا شما تاریخ جنگ دوم جهانی را خوانده اید و می دانید که کشور سوسیالیستی شوروی آن زمان در بلوک ضد فاشیسم در کنار امپریالیستهای آمریکا ، انگلستان و فرانسه و عمال مستعمراتی انگلستان در هند و حکومت وابسته هیلزاسی در اتیوپی قرار گرفت ؟ اینکه این یا آن کشورها این یا آن نیرو در یک صف بنسبی قرار می گیرند بر مبنای ماهیت طبقاتی حاکم بر آنها نیست ، بلکه بر مبنای منافع مشترک و چه بسا منافع مشترک در عین حال متضاد آنها است . امروز هم فلان یا بهمان کشور سوسیالیستی با سرکرده گراشی دوا بر قدرت در تضاد است و هم فلان کشور امپریالیستی و یا وابسته به امپریالیسم ، این از ذات پدیده ها ناشی می شود . در اینجا صحبت از نیت و امیال این یا آن فرد و گروه نیست بلکه صحبت از وجود تضاد عینی است در عین حال که ماهیت این تضادها با هم فرق دارند . یکی برای انقلاب است و دیگری برای ارتجاع . این مسئله را در فصل بعد با مثالها و نمونه های تاریخی خواهیم شکاف .

چین توده ای یک کشور بزرگ سوسیالیستی است و پانگاه انقلاب است . در آنجا طبقه کارگر پیروز مندر برای ایجاد یک جامعه بی طبقه مبارزه می کند و در پی ساختن انسان نوین می باشد و بسوی آرمان "همه برای یک نفر و یک نفر برای همه" در حرکت است . یک خط مشی ایدئولوژیک ، سیاسی صحیح در چین توده ای حاکم است ، به همین جهت استوارترین کشور در مبارزه علیه امپریالیسم و پیویره دوا بر قدرت می باشد .

در شانی چین با بقیه کشورهای جهان سوم ، هم سرنوشت است . تاریخ زندگی اش پر از همان درد ورنجی است که بقیه جهان سوم دچار آن بوده اند . هنوز بخشی از خاک چین یعنی ایالت تا یوان در کنترل امپریالیسم آمریکاست .

امر مبارزه بخاطر ساختمان سوسیالیسم در چین را نیز نباید صرفاً از نقطه نظر خود سوسیالیسم مورد بررسی قرار داد ، بلکه ارزش آن در درجه اول برای پرولتاریای بین المللی و انقلاب جهانی سوسیالیستی ، از لحاظ نتایج عملی اش در مبارزه علیه حبه مقدم سرمایه داری جهانی

بعضی دوا بر قدرت منجمده می گردد. بر همین اساس هم با پسند
 مبارزه طبقاتی و رونی چین را مورد ارزیابی قرار داد. بدین جهات
 چین توده‌ای با جمعیتی نزدیک به یک سوم جمعیت جهان سوم (۹۰۰
 میلیون) جزئی لاینفک از جهان سوم یعنی نیروی عمده مبارزه ضد
 امپریالیستی می باشد. همین ویژگیها را کم و بیش سایر کشورهای
 سوسیالیستی دارا هستند. در یک سردیگر این طیف مناطق اشغال شده
 توسط امپریالیستها و عمال آنها یعنی صهیونیستها و نژادپرستان و
 کارگزاران امپریالیسم قرار دارند. مانند فلسطین اشغالی ، آزانه
 زامبیا ، زیمبابوه ، بخش جنوبی کشور کره . در این مناطق نیسب
 مبارزه شدیدی علیه امپریالیسم و بغا طررهای ملی در جریان است .
 در بین این دو سر یک دسته کشورهای قرار دارند که به درجات
 بیشتر و کمتری از ستم امپریالیستی در عذابند ، به درجات بیشتر و
 کمتری زیر نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم قرار دارند. خواه در
 آنها بورژواری ملی حاکم باشد یا فئودالها و رژیمهای عشیرتسی و
 سلطنتی . آنچه که مهم است این می باشد که بمثابه یک کشور ، بمثابه
 یک واحد کل که دارای مرزها و بازار ملی و... مشخصی است در تفادها
 امپریالیسم قرار دارند.

امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت تلاش دارند با تشدید فشار از
 سقوط بیشتر سودا نهماری امپریالیستی جلوگیری کنند و این خود به
 شدت مبارزات ضد امپریالیستی می افزاید.
 مثلا بطور فزاینده‌ای قیمت مواد خام کشورهای جهان سوم هر
 حال کاهش است و برعکس فرآورده‌های صنعتی کشورهای امپریالیستی
 در حال افزایش است . بعنوان نمونه بجز قیمت نفت و گاز و بعضی
 مواد در دیگر ، قیمت مواد اولیه صادراتی جهان سوم در آوریل ۱۹۷۵ هر
 دلار بحدود ۱۰۰ دلار مشابه سال قبل ۵۶ درصد تنزل یافته است (آمار
 سازمان ملل سال ۱۹۷۶) . و یا فرض کشورهای جهان سوم بحد
 امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت رورسروز صعود می کند و در سال ۱۹۷۵ به
 ۲۰۰ میلیارد دلار رسیده بوده است . طبق همین آمار سازمان ملل از
 مجموع کل صادرات جهانی در سال ۱۹۷۴ ، سهم کشورهای جهان سوم به
 سطح ارزش حقیقی آن در سال ۱۹۵۰ نیز نمی رسد .

اما این وضع جهت‌نجدای حاصل می‌شود؟ نتیجه حاصله موسسه بافتن و گسترش هر چه وسیعتر مبارزات حلفها، ملل و کشورهای متعدده جهان سوم است. به چهار گوشه جهان نظر می‌کنند. آیا جاشی را مشاهده می‌کنند که اساس تدبیر مبارزات ضد امپریالیسمی را کاهش داده باشد؟ و آیا جاشی را مشاهده می‌کنند که میزان مبارزات ثابت مانده و تغییر کرده باشد؟ به‌جوخه، اسکاتلند، مبارزه سیستم می‌کنند ولی مبارزه‌اش ملل و حلفهای تحت‌سرم هر روز گسترده‌تر می‌شود. در این کشورها حکومتها چه‌وسله انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیسمی کارگران و دهقانان و چه‌وسله فشاری از طبقات حاکمه سابق سرگرم می‌شوند، دست‌بند می‌شوند و هر بار سنگلی موسسن و تکامل یافته‌تر مبارزه علیه امپریالیسم و یوزره دوا بر قدرت ادامه می‌یابد.

چه مبارزه مسلحانه حلفهای کامبوج، تایلند، برمه، فیلیپین، مالزی، تیمور شرقی، افغانستان، فلسطین، آریتره، محسرا، زیمبابوه، آزانیا، نامی بیا، جاد، بنگارا گونه و... و جنبه مبارزات اقتصادی و سیاسی بخاطر تغییر روابط غیرعادلانه جهانی، چه اقدامات دول مختلف جهان سوم در بالاردن تحت مواد جام کشورهای خود... همه‌نه تنها کمرو آرا می‌شوند، بلکه حادثه‌گسترده‌تر می‌گردند.

ولی مخالفین شوروی به جهان می‌گویند: "در این نفسیم‌بندی نهاد میان حلفهای تحت‌سرم و سروهای ارتجاعی و هوادار امپریالیسم در این کشورها در برده می‌ماند." (همانجا)

ما به آنها می‌گوئیم این اشرف شما ارتشوری لسنی انقلاب پرولتری و عدم درک شما ارتشوری به جهان است که این بیدار کودکان را در شما ایجاد می‌کند. بدین دلائل که:

اول - بر طبق تشوری لسنی انقلاب پرولتری در عصر امپریالیسم، مسئله انقلاب را با تدقیل ارهه چهر در ارتباط با امپریالیسم و تکامل بنا مضاب سیستم آن و در نتیجه گستن زنجیر علیه امپریالیسمی جهان در هر کشوری مورد بررسی قرار داد. اینکه چه کسی ارتجاعی و هوادار امپریالیسم است را تنها

میوان در بررسی نوا زمانه مبارزه علیه امپریالیسم منجید، بر طبق
نشوری سه جهان، این بخش از جهان نیروی عمده مبارزه علیه
سرکرده گراشی دوا بر قدرت، امپریالیسم، استعمار، صهیونیسم
وژادپرستی را تشکیل میدهد. بنابراین این تقسیم بندی در شرایط
کنوسی جهان کامل ترین معیار را در شناختن تضاد میان خلقهای
کشورهای تحت ستم با نیروهای مرتجع و هوادار امپریالیسم در اختیار
انقلابیون قرار میدهد.

در مقدمه این بحث، از ماثوتسه دون نقل کردیم که گفت: این مهم
سیمت چه طبقه و شخصی در این مبارزه قرار میگیرد، بدان آگاه است
پانه، تا زمانی که علیه امپریالیسم بایستد مبارزه اش جزئی از
انقلاب جهانی سوسیالیستی است. بهمین جهت تعیین دوست و دشمن
در انقلاب در عصر امپریالیسم مسئله درجه اول تبدیل میگردد.
بهمین جهت است که لنین و استالین امیر افغانستان را
امپریالیست میدانند و مبارزه سوسیالیستهای آنترناسیونال
دوم اروپا را رد میکنند. (استالین اصول لنینیسم)

ثانیا - لنین، استالین و ماثوتسه دون در زمانهای مختلف
صف بندیهای مختلفی از نیروهای طبقاتی را ترسیم کردند و دوست
و دشمن و نیروی بینایی را طبق شرایط زمان توصیف نمودند ولی آیا
تضاد میان خلقهای تحت ستم با مرتجعین وابسته امپریالیسم در پرده
ماند؟ ایدا، لنین جهان را به سه بخش که در آن صحبتی
از پرولتاریا در مقابل بورژوازی نبود، استالین به دو اردوگاه
فاشیسم و ضدفاشیسم تقسیم کردند. ماثوتسه دون در دوران جنگ
مقاومت ضدژاپنی، حبه واحد تمام نیروهای ضدژاپنی را مطرح کرد
و در دوران مبارزه با رویزیونیسم دو اردوگاه سوسیالیستی
و سرمایه داری و یک منطقه بینایی را برای توضیح اوضاع جهانی
عنوان کرد. ولی در کدام یک از این طرحها تضادهای درونی کشورها
یا تضاد بین خلقها و ملل ستم دیده و امپریالیسم در پرده استتار پوشیده
ند؟ هیچ کدام، بدان دلیل که با چنین ارزیابیهای از صفوف
انقلاب و ضدانقلاب سلاخی برنده برای تشخیص تضاد میان ستم دیدگان
و ستم کنندگان آن زمان مشخص در دست پرولتاریا قرار گرفت.

ثالثاً - این وظیفه نخطی ناپذیر کمونیستهای راستین است که
نقطه نظرها و اصول عام مارکسیسم - لنینیسم ، اندیشه مائوتسهدون
را بشرايط مشخص کشور خود تلفیق دهند . در زمان تشکیل جبهه ضدفاشیسم
هم حزب کمونیست چین وجود داشت ، هم حزب کمونیست فرانسه ، هر دو
آنها اصول خط مشی کمیترن را قبول داشتند . حزب کمونیست چین
آنرا بشرايط مشخص کشور خود تلفیق داد و پیروز شد ولی حزب کمونیست
فرانسه آنرا تلفیق نداد و موفقیت بدست نیاورد . مثلاً مائوتسهدون
اهل استقلال و داشتن استکبار در جبهه واحد را پیش برد سموز
سیاست همه چیز از طریق جبهه واحد را . در حالیکه کمیترن تنها
لزوم ایجاد جبهه واحد ضدفاشیسم را مطرح کرده بود .

اما بگذارید مسئله مخالفین را از جنبه دیگری نیز بشکافیم
تا موضع آنها بیشتر آشکار شود . گفتم جهان سوم شامل ۱۲۰ کشور
میشود که یک طیف وسیعی را از کشورهای سوسیالیستی تا مناطق اشغال
شده دربر میگیرد و در میان این دو سر طیف یک سری کشورهای ستم دیده
قرار دارند که بدرجات مختلف زیر نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم
بوپزه دوا بر قدرت میباشند . همپای گسترش مبارزات کارگران
دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی این کشورها علیه
امپریالیسم و دوا بر قدرت و حکومتهای وابسته ، یک حرکت وسیعی
از جانب اکثریت دول حاکم در این کشورها در کسب حقوق عادلانه تری
در مقابل فشار امپریالیسمی برپا گردیده . آنها برای بالا بردن قیمت
مواد خام کشورهای خود ، برای برقراری روابط عادلانه ، معاری و کسب
حاکمیت ملی سازمانها و حرکتهای سیاسی ، اقتصادی مختلفی را برپا
نموده اند . اکنون ۲۰ سازمان از این نوع در جهان بوجود آمده که
بیش از ۷۵ کشور جهان سوم را دربر میگیرد . بچند نمونه اشاره میکنم .
- سازمان اتحاد آ. د. آن که از ونزوئلا ، پرو ، بلی و کلمبیا تشکیل
گرفته . این کشورها در جارجوب اقتصادی برای یکدیگر تسهیلات
فراهم میآورند و تا ۴۰ درصد تعرفه های گمرکی بین خود را کاهش داده اند
آنها علاوه بر توسعه بازرگانی فیما بین ، با سایر کشورهای آمریکای
لاتین و کشورهای دیگر جهان سوم دست بستگی سازمان های تولید کننده
و صادرات کننده مواد خام مثل مس ، آهن ، تنگستن ، قلع ، موز و قهوه

زده اند تا بهای آنها را بالا برند .

- سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) که از ونزوئلا ، الجزایر ، عربستان سعودی ، عراق ، کویت ، امارات متحده عربی ، ایران ، اندونزی ، قطر ، ابوظبی ، لیبی ، نیجریه ، دومی تشکیل گردیده . این سازمان در سال ۱۹۷۳ قیمت نفت را چهار برابر کرد . تاثیر آن بعدی بود که ایالات متحده آمریکا را در پرداختهای بین المللی خود دچار بحران کرده باعث تغییرات بزرگ منفی در وضعیت اقتصادی سیستم امپریالیستی جهان شد .

- گروه ۷۷ ، که در سال ۱۹۶۶ تشکیل شد فعالیت گسترده خود را جهت تخمین مناسبات اقتصادی در سالهای اخیر تشدید کرده است . سرانجام با یک مبارزه شدید سیاسی در اوایل مه ۱۹۷۴ در اجلاس ویژه مجمع عمومی سازمان ملل متحد " بیانیه ایجاد نظم نوین اقتصادی را تصویب رساند .

- اتحاد کشورهای امریکای لاتین برای گسترش مرزهای درباری خود به ۲۰۰ میل . این عمل بصراحت به پدیده‌ای همه جاگیر تبدیل گشت . نتیجه آن محروم شدن امپریالیستهای ویژه دوا بر قدرت از ماهیگیری و گاو و ش‌های معدنی در این مرزهای آسی بود . سوسیال امپریالیسم شوروی که دارای بدنا و گان ماهیگیری عظیم است و با ۶ میلیون تن ، همدماهی در سال در ردیف اول در جهان قرار دارد همراه با امپریالیسم آمریکا متحمل ضرر سنگینی شد .

- اتحاد کشورهای غیرمتعهد ، این حرکت که گذشته‌اش به سالهای ۲۰ قرن حاضر میرسد از کنفرانس بانگکوک در سال ۱۹۵۵ رسمیت یافت امروز این جنبش بیش از ۷۰ کشور را در بر میگیرد و یک جریان قسطنطنیه سیاسی در سطح جهانی است که علیه سیاستها و تلاشهای سرکرده گرایانه دوا بر قدرت و بویژه سوسیال امپریالیسم شوروی مقاومت میکنند . سوسیال امپریالیسم شوروی با این جنبش مخالف و ویژه‌ای دارد و تلاش بسیاری را در از هم پاشاندن آن بکار میبرد .

- سازمان وحدت آفریقا ، که تمام کشورهای آفریقایی منهای مناطق اشغال شده توسط استعمارگران سفیدپوست را در بر میگیرد . این سازمان علاوه بر دفاع از استقلال کشورهای آفریقایی ، حمایت مادی و معنوی

از نهضت های مملحانه فدا مپریالیستی ورهائی بخش افریقا ، حامی تمام نهضت های رهائی بخش جهان و سنگر سیاسی مهمی در جهان سوم علیه امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت است .

علاوه بر اینها پیمانهای تحاوی نظامی که توسط امپریالیسم امریکا در سالهای بعد از جنگ دوم برای بلعیدن منطقه میانی جهان بوجود آمده بود یکی پس از دیگری از هم فروریخته است .

بعضوان مثال : پاکستان ، تایلند و فیلیپین از پیمان نظامی آسیای جنوب شرقی بیرون آمدند . پیمان نظامی بغداد که پس از بیرون رفتن عراق از آن به سنتوتغییر نام یافت ، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران عملاً از هم پاشید .

پیمانهای نظامی روسها نیز که زیر پوشش قراردادهای دوستی بوجود می آیند در حال از هم پاشیدن هستند . علاوه بر ایجا دشکاف در پیمان نظامی ورشو ، قراردادهای نظامی شوروی با کشورهای جهان سوم از هم میگذلد . نمونه آن قرارداد با مصر ، سومالی و عراق است .

اینها همگی جوانشی دیگر از رشد مبارزه کشورهای جهان سوم در صحنه بین المللی میباشد . اینکه دول این کشورها میتوانند دست بچنین اقداماتی بزنند یک امر ذهنی از پیش حساب شده از جانب عناصر متشکله آنها نیست ، بلکه علل و دلائل عینی برای آن موجود است :

۱- حدت یافتن رقابت جهت سرکردگی بر جهان از جانب دوا بر قدرت و در نتیجه تشدید فشار بر کشورهای تحت نفوذ امپریالیسم و در خطی قرار گرفتن وجود مستقل آنها . استالین در افشای نظرات تروتسکیستها و در توضیح عیب بودن تلاش انگلستان جهت کشاندن عدهای از کشورهای و منجمله کشورهای وابسته به جنگ با شوروی نوشت : " این آقایان تجیب ظاهر اطفره مبروند که بفهمند تمام کشورها حتی کوچکترین

آنها مایلند خود را بعنوان یک مجموعه واحد موجود در نظر

بگیرند ، کوشش میکنند زندگی مستقل خود را داشته باشند

و مایل نیستند موجودیت خود را بخاطر چشمان بیسراق

محافظه کاران (انگلیسی) بخطر اندازند . " (استالین " درباره

آپوزسیون " انگلیسی ص ۷۳)

بعبارت دیگر حدت یافتن تفاد میان وجود مستقل این کشورها و آقائسی

کامل ابرقدرتها و حیات عکس العمل شدید دول این کشورها را فراهم میآورد .

۲- تشدید رقابت امپریالیستیها و بروز بحرانهای اقتصادی و سیاسی در

میان آنها و انتقال این بحرانها به کشورهای جهان سوم .

۳- پیروزی و رشد دائمی نهضت‌های ملی و رهائی بخش و وجود نهضت‌های

خدا امپریالیستی درون این کشورها که طبقات حاکم رانها را با ابدان نهاد

سیاستهای نسبتاً مستقلانه تری میکشاند .

۴- احتیاجات اقتصادی نظامهای حاکم در این کشورها که رژیم‌های

حاکم رانها چار میسازد از اساسی‌ترین منابع درآمد این کشورها یعنی

مواد خام به بهترین وجه ممکن بهره برداری کنند .

اما آیا اهمیتی دارد که بدانیم این رژیمها و دول با چه ذهنیتی

و با چه هدفی به چنین اقداماتی دست می‌یازند؟ بگذارید جواب با پرسش

سوال را از استالین بیاوریم : " لازمه چنین نهضت انقلابی در شرایط

امپریالیسم بهیچ وجه آن نیست که عناصر پرولتاریائی

در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی

و جمهوریخواهانه یا متکی بر دمکراسی باشد بلکه

باید از نظر نتایج واقعی آن در تراژدی عامه عمومی مبارزه

خدا امپریالیستی به آن قیمت گذاشت . یعنی نه بطور

مفرد و مجزا ، بلکه در مقیاسی جهانی " .

(استالین - مسائل لنینیسم)

مثالی میآوریم تا مسئله روشنتر شود . زنیو کشوری است

در آفریقای مرکزی با جمعیتی برابر ۲۷ میلیون نفر که وسعت آن

۲۲۴ هزار کیلومتر مربع است . تولید ناخالص ملی آن در سال ۱۹۷۷

برابر ۴/۵ میلیارد دلار بود . علاوه بر منابع طبیعی دیگر ، بزرگترین

تولیدکننده کبالت جهان ، اولین تولیدکننده الماس ، ششمین

تولیدکننده مس و سومین تولیدکننده روغن نارگیل در جهان است

این کشور جزء مستعمرات بلژیک بود و در آغاز سالهای ۱۹۶۰ پس از یک

مبارزه خونین بر رهبری لومومبا علی‌رغم توطئه مشترک امریکایی

و شوروی که زیر لوای مازمان ملل عمل میکردند به استقلال خود دست

یافت .